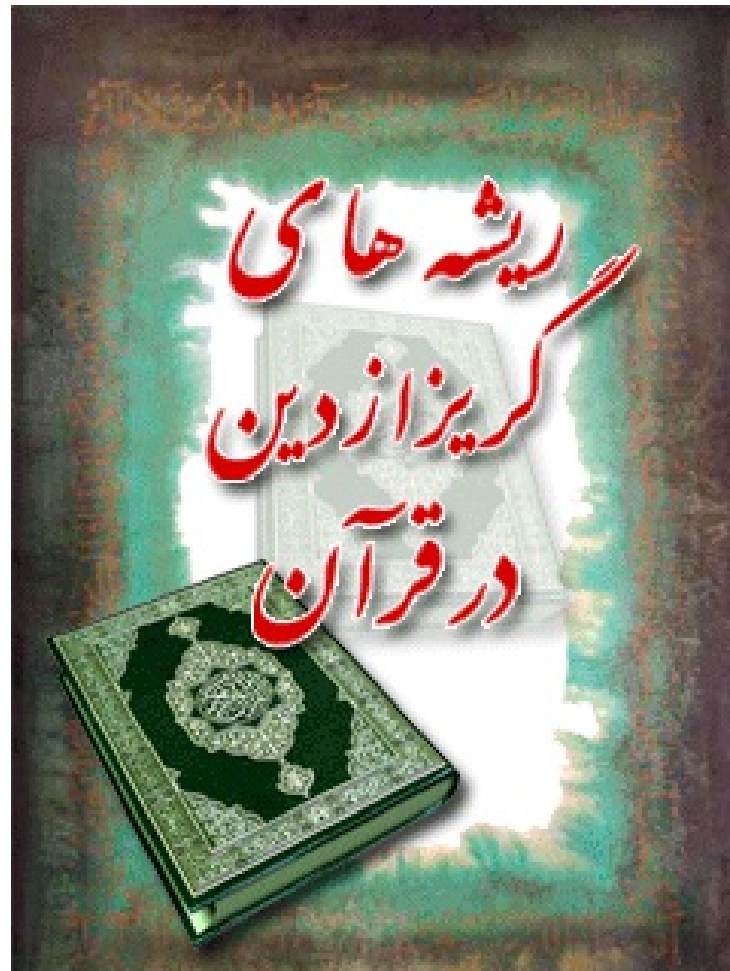


سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ریشه های گریز از دین در قرآن

نویسنده:

قاسم سبحانی

ناشر چاپی:

مرکز نشر اعتقادات

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ریشه های گریز از دین در قرآن
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۷	راه روشن
۷	راه روشن
۷	اندیشه در آفاق
۸	اندیشه در راهنما
۸	اندیشه در راهنما
۹	نگاهی به قرآن
۱۰	سرشت دینی
۱۰	سرشت دینی
۱۲	معنای سرشت دینی
۱۳	بازگشت به بحث
۱۴	بهانه جویی
۱۴	بهانه جویی
۱۵	برخی ریشه های دین گریزی در قرآن کریم
۱۵	۱- بی خردی
۱۵	بی خردی و بکار نگرفتن عقل
۱۶	سنت گرایی
۱۷	شخصیت گرایی
۱۷	۲ دنیادوستی
۱۷	۲ دنیادوستی

۲۰	هوای نفس
۲۲	حسادت
۲۳	۳ بی نیازپنداری
۲۴	۴ بیماردلی
۲۴	۴ بیماردلی
۲۶	کبر
۲۸	پی نوشتها
۲۹	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ریشه های گریز از دین در قرآن

مشخصات کتاب

نویسنده: قاسم سبحانی ناشر: مرکز نشر اعتقادات

مقدمه

نوشته حاضر، فشرده ای، درباره روشن بودن راه دین است. آن کس که در جستجوی حقیقت است به آسانی به مقصد می رسد. کسانی که دین را انکار می کنند و یا از عمل به برنامه های آن می گریزند از منطق به دورند. از این رو طرح براهین فلسفی بر اثبات وجود خدا، نبوت و هدفداری جهان و...، برای بسیاری بی فایده است زیرا آنها با فلسفه دین را رها نکرده اند تا با فلسفه به دین برگردند. از نظر قرآن کریم، ریشه دین گریزی به خلق و خوی انسان مربوط است. راه دین روشن و هموار است ولی چشمی که بیمار است آن را تیره و ناهموار می بیند. در این نوشته، ما برخی عوامل و ریشه های دین گریزی را از نظر قرآن کریم آورده ایم. امید است گامی برای فحوص و جستجوی بیشتر، در این زمینه باشد. قم شهرک مهدیه جمعه ۸/۱۲/۱۳۷۶ شمسی قاسم سبحانی

راه روشن

راه روشن

چرا بیشتر انسانها، به راه راست نمی روند؟ پیامبران خدا آن گونه که شایسته است در دعوت خود توفیق نیافتند؛ اکثریت، یا اصل دعوت آنها را نپذیرفتند و یا در عمل، راه آنان را نپیمودند. از نظر قرآن کریم، این شیوه برخورد با دعوت انبیا هیچ گونه استدلال منطقی ندارد. پیامبران با نشانه های روشن و برنامه خردپسند و سعادت بخش به سوی مردم آمدند و مردم، باید پس از اندیشه، به این دعوت پاسخ مثبت می دادند. آیات قرآن، درباره روشنی دعوت دین فراوان است. این آیات به سه دسته تقسیم می شوند:

اندیشه در آفاق

۱ دسته ای از آیات، دلالت دارند بر اینکه انسان، با اندیشه در هستی به هستی بخش و هدف داری آفریننده آن و در نهایت به حقانیت دعوت انبیا پی می برد. پیام اصلی این آیات، تفکر، تعقل و تذکر در نشانه های آفاقی و انفسی خدا است. صدها آیه در این باره وجود دارد که در برخی از آنها از برخورد و عمل کرد انسان در برابر نشانه های توحید انتقاد شده است؛ آیات زیر از این قبیل است: الف أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۱)) (آیا به ملکوت آسمان ها و زمین و آنچه خدا آفریده نظر نکردند و آیا نظر نکردند به اینکه مرگشان نزدیک شده پس به کدام سخن بعد از قرآن ایمان می آورند.)) آیه کریمه، انسان را توبیخ می کند که چرا به وابستگی آسمان و زمین و سایر موجودات این جهان توجه نمی کند و چرا از مرگ خود که روز به روز نزدیک می شود غافل است و چرا به صادق ترین سخن، یعنی قرآن، ایمان نمی آورد. اندیشه در آفرینش جهان و وابستگی آن و فقر انسان، او را به خالق حکیم مدبر رهنمون می سازد و او را به جستجوی راه فرا می خواند. ب قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتِ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ (۲)) (بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چیست، البته نشانه ها و بیم دهندگان برای قومی که ایمان نمی آورند بی نیاز کننده نیست.)) ج أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَاشُأُ يُذْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ * وَمَا ذَلِكُ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ

(۳) ((آیا ندیدی که خدا آسمانها و زمین را به حق آفرید اگر بخواهد شما را می برد و آفریده ای نو می آورد و این کار بر خدا سخت نیست .)) آیه کریمه ، عظمت جهان و خالق آن را و فقر و ضعف انسان را به او یاد آوری می کند تا از این راه به هدف داری جهان برسد . اگر انسان به این اندازه هم توجه کند ، به دنبال راهنما می گردد و با دیدن نشانه های نبوت ، آن را با جان و دل می پذیرد . دَوَّكَائِنٌ مِّنْ عَائِيهِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمْرُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۴) ((چه بسیار نشانه ها در آسمانها و زمین که بر آن می گذرند و از آن ، رو می گردانند .)) ی سَنَرِيهِمْ عَائِيَتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ . . . (۵) ((به زودی نشانه های خود را در آفاق و در وجودشان به آنها نشان می دهیم تا برایشان روشن شود که او حق است .)) مقصود این است که دلائل و براهین بر توحید و لوازم آن در آفاق عالم و در خود انسان است ؛ آسمان ، زمین ، خورشید ، ماه ، ستارگان ، کوهها ، دریاها ، درختان و حیوانات همه ، آیات آفاقی هستند که آدمی با اندیشه در آنها به توحید و هدف داری جهان پی می برد . وجود انسان با ویژگیهایش آیات انفسی است که تفکر در آن ، انسان را به توحید و صفات خدا که محور دعوت انبیا است ، می رساند . این معنی ، موافق با ظاهر آیه شریفه است و با آیات قبل و بعدش ناهماهنگی ندارد و در تفسیر صافی هم این معنی ذکر شده که دور از ذهن است ، (۶) اما در تفسیر المیزان آیه شریفه ، به گونه ای دیگر تفسیر شده که دور از ذهن است . (۷)

اندیشه در راهنما

اندیشه در راهنما

۲ یک سلسله از آیات ، ویژگیهای انبیا و راه و برنامه آنان را ذکر می کند . در این آیات ، نورانیت ، شفافبخش بودن و حقانیت برنامه انبیا و رشد یافتن انسان به واسطه آن بیان شده است . در واقع ، این آیات ، انسان را به تدبیر در انتخاب راه و برنامه زندگی فرا می خواند و کسانی را که در جستجوی حقیقتند به آسانی به مقصد می رساند . ما در اینجا به بیان اندکی از آیات بسیار در این زمینه ، اکتفا می کنیم . قرآن کریم درباره ابراهیم خلیل علیه السلام می فرماید: وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۸) ((ما این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم و تا اینکه ابراهیم در زمره یقین کنندگان باشد .)) و نیز می فرماید: وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (۹) ((ما از پیش به ابراهیم رشدی در خور او عطا کردیم و به او دانا بودیم .)) ابراهیم علیه السلام با مشاهده ملکوت به آنجا رسید که پی برد هیچ موجودی از خود استقلال ندارد و حتی حالات انسان مثل شادی و اندوه ، خنده و گریه ، بیماری و شفا و خوف و رجا ، بدون اراده خدا نیست و جهان با همه تنوعش از راه مشیت او اداره می شود و در یک جمله می توان گفت ، ابراهیم به راز هستی پی برد . کسی که به چنین مقامی برسد شایسته رهبری است و برنامه اش خردمندانه خواهد بود . عمل به آئین چنین شخصیتی ، در نظر عقل ، نشانه رشد و گریز از آن ، نشانه بی خردی است به همین جهت ، قرآن کریم درباره رهاکنندگان آئین ابراهیم می فرماید: وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰) ((چه کسی جز آن کس که سفیه است از آئین ابراهیم رو می گرداند . به راستی او را در دنیا برگزیدیم و او را در آخرت از صالحان است .)) در آیه کریمه ، بر حق بودن دین ابراهیم علیه السلام به اندازه ای روشن فرض شده که رهاکردن آن ، حماقت و بی عقلی به حساب آمده است . همچنین قرآن کریم ، در وصف کتاب موسی علیه السلام می فرماید: وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ (۱۱) ((ما به موسی و هارون فرقان دادیم و آن را چراغ و ذکری برای تقوا پیشگان ، قرار دادیم .)) فرقان به معنی جداکننده است و مقصود جداکننده حق از باطل است . کتاب موسی علیه السلام حق از باطل را در زمینه های اعتقادی و عملی جدا می کند و ابهامی ندارد و اهل تقوا از روشنی آن بهره می گیرند . و نیز در این باره می فرماید: وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَحُذِّهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ

يَاخُذُوا بِأَحْسَنهَا سَأُورِيكُمْ دَارَ الْفَسَقِينَ (۱۲)) (برای موسی در تورات موعظه ای از هر چیز و تفصیلی برای هر چیز نوشتیم و به موسی گفتیم با جدیت تمام، آن را بگیر و قوم را وادار کن تا بهترینش را بگیرند. به زودی منزلگاه فاسقان را به شما نشان خواهم داد.) آیه شریفه اشاره ای به برنامه موسی علیه السلام دارد و اینکه هر چه آن قوم برای هدایت و به سعادت رسیدن لازم داشتند در تورات آمده است. در برخی آیات مثل آیه ۹۱ از سوره انعام، از تورات به نور تعبیر شده که روشنی دستورات و برنامه آن را گوشزد می کند. نیز در قرآن کریم ویژگی‌هایی برای عیسی علیه السلام و رسالت او بیان شده که هر انسان عاقل را به حقانیت دین و تسلیم در برابر آن وای دارد؛ تولد اعجاب آورش، سخن گفتنش در گهواره درباره رسالت آینده خود، معجزات بزرگش مثل خبر دادن از زندگی مردم، شفا دادن بیماران و زنده کردن مردگان، گفتار حکیمانه اش در دعوت به حق و رفتار خردمندانه اش همه، نشانه های رشد آئین خدائی است. آن کس که در جستجوی حقیقت است اگر به بخشی از ویژگی‌های این پیام آور خدا و رسالت او آشنا شود، به دور افتادگی مسیحیت از آئین عیسی (علیه السلام) پی می برد.

نگاهی به قرآن

تا اینجا آیاتی از قرآن کریم را پیرامون روشنی و عقلانیت دعوت انبیاء بزرگ و راه دین ذکر کردیم. اکنون به بحث مختصری درباره ویژگی‌های قرآن می پردازیم تا روشن شود که زندگی در پرتو دین نشانه خردمندی و گریز از آن نشانه بی خردی است و گفتار آنان که دین را به بهانه عدم عقلانیتش کنار زده اند، تکیه گاه عقلانی ندارد و ریشه های دیگری دارد که در آینده بیان خواهد شد. آیات قرآن در این باره بسیار است و بیان همه آنها به نوشتاری مستقل نیازمند است، ما در اینجا به ذکر چند آیه اکتفا می کنیم: الف - اَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ (۱۳)) (بلکه می گویند قرآن ساخته خود اوست. بگو اگر راست می گوئید شما سوره ای مثل قرآن بیاورید و غیر خدا هر کس را که توان دارید برای کمک بخوانید.) پیام آیه به منکران قرآن این است که پیامبر اسلام، این قرآن را با این سوره های بزرگ آورد، شما اگر در آن تردید دارید همه جمع شوید و با استعانت از یکدیگر یک سوره دو سطری همانند آن بیاورید. این پیام، به عصر نزول قرآن، اختصاص ندارد بلکه برای همه زمانها و مکانها است. پیام آیه به بشر متمدن که به بهانه علم و دانش از دین گریخته، این است که ای اهل دانش، همگی افکار خود را روی هم بگذارید و با تبادل نظر یک سوره مثل قرآن بیاورید. حال که قدرت بر این کار را ندارید، بدانید که آورنده دین، عالم تر از شما است و در برابرش خاضع باشید و به برنامه اش اهتمام ورزید. ب - تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْاَرْضَ وَالسَّمٰوٰتِ الْعُلٰی (۱۴)) (قرآن از ناحیه کسی که زمین و آسمانهای افراشته را آفرید، نازل شده است.) ج - قُلْ اَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اِنَّهٗ كَانَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا (۱۵)) (بگو آن کس که دانا به نهان آسمانها و زمین است، قرآن را فرستاد. به راستی او غفور و رحیم است.) پیام مجموع این دو آیه این است که فرستنده قرآن، از قدرت، علم و رحمت بی پایان برخوردار است و از آن جهت که دارای چنین علم و قدرت و رحمتی است، احکام و معارفی که در قرآن برای انسان فرستاده است بسیار دقیق، حساب شده و سودمند است. اگر انسان اندکی در این باره اندیشه کند به لزوم متابعت از دین متابعت از دین خدا اعتراف می کند. د - اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ اَقْوَمُ... (۱۶)) (به راستی این قرآن به استوارترین راه هدایت می کند...) قرآن فرد را به زندگی دور از اضطراب و نگرانی می رساند که سعادت بالتر از آن برای دنیای انسان نیست و جامعه را به جامعه سالم، با عدالت و دور از فسق و فجور می رساند که در آن، معنویت شکوفا می گردد و سرانجام زندگی در پرتو قرآن نعمتهای ابدی در جهان دیگر خواهد بود. ر - يَاۡيٰهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِی الصُّدُوْرِ وَهُدًی وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ (۱۷)) (ای مردم! موعظه ای و شفائی برای دردهای درونی شما از ناحیه پروردگارتان آمده و آن، هدایت و رحمتی ویژه برای مؤمنان است.) طبق آیه شریفه، قرآن، موعظه و شفای بیماریهای درون سینه هاست؛ معنای موعظه بودن قرآن این است که باید دلها از

پیامش متاثر کردند و از غفلت رها شوند و معنای شفا بودن قرآن این است که صفات پلید روحی را از بین می برد و زمینه سعادت دنیا و آخرت انسان را فراهم می سازد و او به حیاتی طیب می رسد. س وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصَتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ * قَالُوا يَقَوْمُنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ * يَقَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَءَامِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يَجْزِكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * وَمَنْ لَا يَجِبِ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۱۸) ((یاد کن وقتی را که گروهی از جنیان را متوجه تو کردیم تا به قرآن گوش فرا دهند. آنگاه که نزد قرآن حاضر شدند (و صدای تلاوتش به گوش می رسید) به یکدیگر گفتند سکوت کنید، وقتی تلاوت قرآن به پایان رسید به صورت انذارگر به سوی قوم خود برگشتند و گفتند: ای قوم! کتابی شنیدیم که پس از موسی نازل گشته و تصدیق کننده تورات است. این کتاب به سوی حق و به راه راست راهنمایی می کند. ای قوم! دعوت خدا را اجابت کنید و به او، ایمان آورید تا از گناهانتان بگذرد و شما را از عذاب دردناک پناه دهد. آن کس که به دعوت کننده از جانب خدا، جواب ندهد قدرت را از خدا در زمین سلب نمی کند و غیر او هم یآوری ندارد. چنین کسانی در گمراهی آشکار بسر می برند.)) و نیز قرآن در این رابطه می فرماید: قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۱۹) ((بگو خدا به من وحی کرده که گروهی از جن به آیات قرآن گوش دادند و بعد به یکدیگر گفتند ما قرآن شگفتی شنیدیم، قرآنی که به رشد هدایت می کند، بنابراین ما به آن ایمان آوردیم و هرگز به پروردگار خود شرک نمی ورزیم.)) این آیات، بسیار روشن گر است؛ ظاهر این است که طائفه جن مخاطب مستقیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبودند بلکه پیامبر مشغول تلاوت قرآن بود، وقتی آنها پیام قرآن را با جذابیت خاصش شنیدند به عظمت و رشد آن پی بردند و دریافتند که آن کس که به فرستاده خدا ایمان نیاورد و دین خدا را رها سازد، راه را گم کرده است. حقانیت دین خدا آن اندازه روشن است که حق جویان به آسانی به آن گرایش پیدا می کنند.

سرشت دینی

سرشت دینی

۳ دسته سوم از آیات قرآن که به روشن بودن راه دین دلالت دارد آیات فطرت است طبق این آیات، دین خدا با سرشت انسان هماهنگ است. ما ابتدا برخی از این آیات را ذکر می کنیم و سپس توضیح کوتاهی در معنای فطرت بیان می کنیم. طبق فحص و جستجوی ما، قرآن کریم حداقل از ۴ راه، فطری بودن دین را اثبات می کند: ۱ تصریح به فطری بودن دین: خداوند می فرماید: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۰) ((رویت را به دین حقیقت گرا راست نگه دار، همان سرشت خدائی که مردم را بر آن آفرید، دگرگونی در آفرینش خدا راه ندارد. این است دین استوار ولی بیشتر مردم نمی دانند.)) از این آیه بدست می آید که قیّم و استوار بودن دین، به جهت هماهنگی آن با آفرینش است؛ چون خدا انسان را دین دار آفریده و این آفرینش تغییرپذیر نیست، دین الهی پابرجا و استوار است. انتخاب هر راه دیگری جز راه دین، مانند اتومبیل رانی در جاده ناهموار است. آیات سوره تین نیز مشابه آیه فوق است و بر فطری بودن دین و آفرینش انسان بر سرشت دینی نظر دارد؛ می فرماید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَفَلِينَ * إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ... (۲۱) ((بی شک ما انسان را در بهترین صورت آفریدیم سپس او را به پایین ترین درجه پستی برگردانیدیم مگر کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند...)) با دقت در این آیات، روشن می شود که منظور از لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ این است که ما انسان را به بهترین صورت از جهت درک، ایمان و عمل صالح آفریدیم. عده

ای را از این آفرینش برگردانید و عده ای که اهل ایمان و عمل صالحند بر این آفرینش ثابت ماندند . ۲ درک خیر و شر: نفس انسان به الهام الهی از خیر و شر بودن کار خویش آگاه است . قرآن کریم در این باره می فرماید: وَ نَفْسٍ وَ مَآ سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا (۲۲) ((سوگند به نفس و کسی که آن را متعادل آفرید و پس از آفرینش خیر و شرش را به او الهام کرد .)) از این آیه چنین استفاده می شود که نفس انسان به الهام الهی می یابد که کاری را که انجام داده یا می خواهد انجام دهد ، شایسته انجام دادن هست یا نیست و این ، بخش عمده ای از پیام دین است . پس نفس انسانی که سازنده حقیقت انسان است با سرشت دینی آفریده شده است . نیز قرآن می فرماید: وَ هَدَيْنَاهُ النُّجْدَيْنِ (۲۳) ((او را به راه خیر و شر راهنمایی کردیم .)) مقصود از هدایت ، هدایت تکوینی است نه تشریعی ، یعنی دست آفرینش ، درک خیر و شر را در نهاد انسان قرار داد و شاهد این معنی هماهنگی با آیات قبل است . در این باره در تفسیر المیزان چنین آمده است : یعنی راه خیر و شر را به او الهام نمودیم ، پس او خیر را می فهمد و آن را از شر جدا می سازد بنابراین ، آیه با سخن خدا وَ نَفْسٍ وَ مَآ سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا ، هم معنی است . (۲۴) ۳ یاد آور خواندن پیامبران : قرآن کریم پیامبران را مذكر و كتاب آنان را تذکره می خواند مذكر به معنای یاد آورنده و تذکره به معنی یادآوری است . این که قرآن ، پیامبران را یادآور و برنامه آنان را یادآوری برای انسان نامیده ، دلیل بر این است که انسان اینها را می داند ولی غافل است . در تفسیر المیزان در این باره چنین آمده است: انسان حقائق کلی دین مثل وجود و یگانگی خدا ، الوهیت و ربوبیت او ، نبوت و معاد را با فطرت خود درک می کند . پس این حقائق در سرشت انسان هست ولی روآوری به دنیا و سرگرم شدن به زینت های آن ، که خواست دل است ، این حقایق فطری را از یاد او می برد . بیان این حقایق فطری و توجه دادن نفس به آنها ، یادآوری بعد از فراموشی است . (۲۵) برخی از آیات قرآن در این باره چنین است : فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (۲۶) ((یادآوری کن که تو فقط یادآورنده ای و بر آنها تسلط نداری)) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى * إِلَّا تَذَكُّرٌ لِّمَن يَخْشَى (۲۷) ((ما قرآن را بر تو نفرستادیم که خودت را به زحمت اندازی ، ما قرآن را یادآورنده برای خدا ترسان فرستادیم .)) فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذِكْرِ مُعْرِضِينَ (۲۸) ((چرا آنها از یادآورنده روگردانند .)) در مورد این قبیل آیات ، توجه به دو نکته لازم است . نکته اول : مخاطب پیامبر اسلام همه مردم بودند ، چه در آن زمان و چه در زمانهای بعد ، نه فقط اهل کتاب . بنابراین ، جا برای این گفته نمی ماند که پیامبر اسلام و قرآن ، یادآورنده برای کسانی هستند که سابقه دین داری دارند و این آیات ارتباطی با فطری بودن دین ندارند . نکته دوم : الفاظ قرآن کریم ، در جایی که قرینه برخلاف نباشد بنحو دقیق بر معنای لغوی حمل می شود . پس جا ندارد که گفته شود تذکره به معنای تعلیم و امثال آن است . ۴ توجه هنگام خطر: انسان هنگام خطر به موجودی که بر نجات او قادر است توجه می کند و از او نجات خود را می خواهد . پس در سرشت انسان ، ایمان به قادر متعال هست و معنای فطرت الهی همین است . آیاتی چند از قرآن کریم ، گویای این حقیقت است که برخی را ذکر می کنیم : در سوره عنکبوت می فرماید: فَبِإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِكِ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۲۹) ((آنگاه که سوار کشتی شوند با اخلاص خدا را می خوانند و دین را برای او می دانند . وقتی آنها را با رساندن به خشکی نجات می دهد به او شرک می ورزند .)) در سوره لقمان می فرماید: وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلِيلِ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (۳۰) ((هرگاه موجی مانند ابرها آنها را محاصره می کند ، با اخلاص خدا را می خوانند و دین را برای او می دانند اما آنگاه که آنها را به خشکی می رساند ، بعضی به راه میانه و مستقیم می روند و جز حيله گر ناسپاس آیات ما را انکار نمی کند .)) طبق آیه شریفه انسان ها هنگام خطر جدی خدا را می خوانند و از او استمداد می جویند اما پس از احساس امنیت ، اندکی بر آن حال باقی می ماند و سبب اینکه بیشتر آنها به حال انکار و جحد باقی می مانند خوی حيله گری و ناسپاسی است . و در سوره اسراء می فرماید: وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُآءَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَغْرَضْتُمُ وَ كَانَ الْإِنْسُنُ كَفُورًا (۳۱) ((وقتی در دریا گرفتار می شوید ، جز خدا ، همه کسانی که می خوانید ، از نظرتان محو می شوند ، آنگاه که شما را به خشکی رو برمی

گردانید. انسان بسیار ناسپاس است.)) انسان، نه تنها، هنگام خطر جدی به یاد خدا می افتد و او را می خواند بلکه نوعی توبه در او پدید می آید و با زبان حال به خدا می گوید: اگر نجاتم دهی از اعمال گذشته ام کناره می گیرم و بنده شاکر خواهم شد، چنانکه قرآن می فرماید: قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ (۳۲)) (بگو چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و دریا می رها کند که او را در حال تضرع و پنهانی می خوانید که اگر ما را از این خطر نجات دهد از شاکران خواهیم شد. بگو خدا، شما را از این خطر و از هر بلای اندوه زانجات می دهد اما شما پس از نجات شرک می ورزید.)) حاصل مجموعه این آیات این است که انسانها خدا آشنا هستند و به او اعتقاد دارند ولی توجه به اسباب ظاهری و محسوس، آنها را از او غافل کرده و هنگامی که امیدشان از اسباب ظاهری قطع شد، غفلت کنار می رود و به خدا پناه می برند. انسان در همه گرفتاریها و خطرهای که او را به زوال تهدید می کند، به خدا پناه می برد و از او استمداد می جوید و ذکر گرفتاری در دریا به این جهت است که در آن زمانها، مردم بیشتر با خطر دریا آشنا بودند. تاکنون چهار راه قرآنی برای اثبات فطری بودن دین خدا بیان شد. به نظر ما دلالت آیات یاد شده، بر سرشت دینی انسان، بی اشکال است. برخی محققان بزرگ مثل استاد مطهری، آیات دیگری را برای دینی بودن سرشت انسان ذکر کرده اند، (۳۳) آیات زیر از این قبیل است: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يٰبَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۴)) (بنی آدم! آیا به شما سفارش نکردیم که شیطان را پرستش نکنید زیرا او دشمن آشکار شماست و مرا پرستش کنید که راه راست همین است؟)) و إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا... (۳۵)) (و آنگاه که پروردگار تو، فرزندان بنی آدم را از پشت آنها گرفت و آنها را بر خود گواه گرفت که آیا من پروردگارتان نیستم، گفتند آری، گواهی می دهیم....)) (قرآنی که تردید در آن نیست هدایت برای تقوایندگان است.)) بحث درباره این آیات مجال بیشتری می خواهد که با موضوع اصلی این نوشتار سازگار نیست.

معنای سرشت دینی

اکنون جای این سؤال است که فطرت دینی به چه معنی است و چه اندازه از دین براساس فطرت است. برای فطری بودن دین دو معنی به ذهن می آید: ۱ انسان به گونه ای آفریده شده که وقتی واقعیات و معارف دین به او عرضه شود می پذیرد؛ انسان قبل از بیان دین، نسبت به آن واقعیات و معارف بی اعتقاد است ولی گرایش به پذیرفتن آنها در او هست نظیر اینکه نوعی میوه در نقطه ای از زمین وجود دارد که بشر از آن بی خبر است ولی بعد از آگاهی، به آن میل دارد. ۲ معنای سرشت دینی این است که انسان به حقایق و آورده های دین معتقد است ولی اشتغال به امور دیگر او را غافل کرده است. از مجموع آیاتی که ذکر کردیم چنین بدست می آید که کلیات دین مثل وجود خدای یکتا با صفات جمال و جلالش، نبوت، معاد، لزوم پرستش خدا و اطاعت از او، زشتی ستم و خوبی عدالت، احسان، دفاع از مظلوم و مبارزه با ظالم، مورد اعتقاد انسان است نه تنها به این امور گرایش دارد بلکه این امور مورد اعتقاد اوست. علاوه بر اینها در بسیاری از موارد، انسان می یابد که این کاری که از او سرزد، خوب است یا بد مثلاً علاوه بر اینکه می فهمد ستم به دیگران زشت است، تشخیص می دهد که این کار او ستم است. یادآور بودن پیامبر و قرآن، الهام فجور و تقوی به انسان بیانگر این معنی است. آری در یک سلسله فروع و احکام جزئی، انسان پیش از بیان دین، به حسب فطرت حکمی ندارد ولی بعد از بیان شریعت، آن احکام و فروع را می پسندد. از آنچه درباره فطرت بیان شد، بدست آمد که راه دین روشن و هموار است و خارج شدن از این راه، دلیل خردپسند ندارد.

بازگشت به بحث

تاکنون آیات فراوانی از قرآن کریم بر روشنی راه دین ذکر کردیم. در روایات هم این مطلب بخوبی بیان شده است؛ امام علی علیه السلام درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و دین او می فرماید: **اَزَسَلَهُ بِالْذِّينِ الْمَشْهُورِ، وَ الْعِلْمِ الْمَاءُ ثَوْرٍ وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ، وَ الثَّوْرِ السَّاطِعِ، وَ الضِّيَاءِ اللَّامِعِ، وَ اللَّاءِ الْمُرِّ الصَّادِعِ. اِزَا حَهُ لِلشُّبُهَاتِ، وَ اِخْتِجَاجَا بِالْبَيِّنَاتِ، وَ تَخْذِيرَا بِالْآيَاتِ، وَ تَخْوِيفَا بِالْمَثَلَاتِ (۳۷)** ((خداوند او را با دینی پرآوازه، نشانه ای باقی، کتابی نوشته، نوری تابنده، روشنی درخشانده و فرمانی جداکننده حق از باطل برای زدودن شبهه ها، اتمام حجت با امور روشنگر، برحذر داشتن با آیات، و ترساندن با بیان عذاب امتهای گذشته، فرستاد.)) و هم در این باره می فرماید: **فَهُوَ... سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ، وَ شِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ، وَ زَنْدٌ بَرَقَ لَمْعُهُ، سِيرَتُهُ الْقَصْدُ، وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ، وَ كَلَامُهُ الْفُضْلُ، وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ (۳۸)** محمد صلی الله علیه و آله چراغی است که روشنایش درخشید، شهابی است که نورش تابید جرقه ای است که درخشش آن برق آورد، سیرتش میانه روی، سنتش رشد، سخنش جداکننده حق از باطل و داوریش عدالت است. ((این سخنان همه، بیان گر این مطلب است که راهی را که پیامبر اسلام به مردم نشان داد سعادت بخش، روشن و بدون پیچ و خم و عقل پسند است. نیز آن امام درباره هدایت قرآن، فراوان سخن دارد که ما چند مورد را به اختصار بیان می کنیم. **وَاعْلَمُوا اَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغْشَى وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ، وَ الْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ، وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ اَعَدَّ اِلَّا قَامَ عَنْهُ بَرِيَادَةٌ اَوْ نُقْصَانٌ: زِيَادَةٌ فِي هِدْيٍ، وَ نُقْصَانٌ مِنْ عَمَى. وَاعْلَمُوا اِنَّهُ لَيْسَ عَلَى اَعَدِّ الْقُرْآنِ مِنْ فَاغَةٍ، وَ لَا لِعَدِّ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى، فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ اَعْدَائِكُمْ، وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَاءِ وَاِئِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ اَكْبَرِ الدَّاءِ، وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ وَ الْغِي وَ الصَّلَالُ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ... (۳۹)**)) (بدانید این قرآن خیرخواهی است که غشی در آن نیست، هدایت گری است که گمراه نمی کند، سخن گوئی است که دروغ نمی گوید، کسی با قرآن همنشین نمی شود مگر اینکه بر هدایتش افزون می گردد، و کوریش کاهش می یابد. بدانید کسی را بعد از قرآن نیازی نیست و کسی را پیش از آن توانی نیست. پس برای دردهای خود، ار آن شفا بگیرید و هنگام سختیها از آن کمک خواهید. به راستی قرآن شفا از بزرگترین درد یعنی کفر، نفاق و گمراهی است. پس از خدا به واسطه قرآن حاجت طلب کنید...)) ان الله تعالى اَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيِّنَ فِيهِ الْخَيْرُ وَ الشَّرُّ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتِدُوا (۴۰)) (خدای تعالی کتاب هدایت گری نازل کرد که در آن خیر و شر را بیان کرد پس، خیر را انتخاب کنید تا به هدایت دست یابید.)) و آن حضرت درباره روشن بودن راه دین می فرماید: **اَتَيْتُهَا النَّاسُ، مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَ رَدَّ الْمَاءَ، وَ مَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي التِّيهِ. (۴۱)** ((ای مردم هر کس راه روشن رود به آب می رسد و آن کس که مخالفت کند به بیابان وارد خواهد شد.)) سخن امام اشاره به این است که راه حق روشن است و برای رسیدن به مقصد، طی آن لازم. و نیز می فرماید: **عِبَادَ اللَّهِ، اللَّهُ فِيهِ اَعَزَّ الْمَاءُ نَفْسٍ عَلَيْكُمْ وَ اَحَبُّهَا إِلَيْكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ اَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ وَ اَعَارَ طُرْقَهُ فَشِقْوَةٌ لَازِمَةٌ اَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ (۴۲)** ((بندگان خدا! مراقب عزیزترین و محبوب ترین کس نزد خود باشید. خدا راه را برایتان روشن نموده و جاده های آن را نورانی کرده، پس به شقاوت یا سعادت ابدی نائل می شوید.)) و نیز آن امام درباره اینکه مردم زمان، راه روشن را رها کرده و خود را سرگردان کرده اند فریاد می زند: **فَاءَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ اَيْنَ تُوَفَّكُونَ وَ اَلَاءَ غَلَامٍ قَائِمَةٍ وَ الْآيَاتِ وَاضِحَةٍ وَ الْمَنَارِ مَنْصُوبَةٍ فَاءَيْنَ يَأْتُهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِثْرَةُ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ اَعَزُّهُ الْحَقُّ وَ اَعْلَامُ الدِّينِ وَ اَلْسِنَةُ الصِّدْقِ. (۴۳)** ((کجا می روید و شما را به کجا برمی گردانند در حالیکه نشانه ها پابرجا، آیات روشن و نور گاهها منصوب است. شما را در کجا سرگردان کرده اند، بلکه چرا حیرانید در حالیکه عترت پیامبر میان شما هستند و آنان، پرچمداران حق، نشانه های دین و زبانهای صدقند. پس ریشه دین ستیزی و دین گریزی از ناحیه دین نیست بلکه این مشکلی است که به انسانها برمی گردد. آن گونه که از قرآن کریم استفاده می شود و شواهد تاریخی آن را تائید می کند، ریشه دین ستیزی و دین گریزی به روحيات بشر مربوط است.

بهانه جویی

بهانه جویی

خلق و خوی عده ای از مردم به گونه ای است که هیچ آیه و برهانی در آنها اثر بخش نیست. این صنف از انسانها بودند که از پیامبران خدا درخواستهای بی خردانه می کردند به تعبیر دیگر بهانه جویی می کردند. قرآن کریم در این زمینه می فرماید: وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتَىٰ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرِفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا * وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا * قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَّمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا. (۴۴) (قریش گفتند ما هرگز به تو ایمان نیاوریم تا اینکه چشمه ای از این سرزمین برای ما بیرون آوری یا باغی از درختان خرما داشته باشی که در لابلای آنها نهرهای آب جاری کنی یا قطعه ای از آسمان، چنانکه می پنداری، بر ما فرود آری یا خدا و فرشتگان را پیش روی ما حاضر کنی یا خانه ای از طلا داشته باشی یا در آسمان صعود کنی و با صعودت در آسمان هم ایمان نمی آوریم تا اینکه بر ما کتابی نازل کنی که خود آن را بخوانیم بگو خدای من منزله است آیا من جز بشری فرستاده هستم. وقتی هدایت به سوی مردم آمد تنها چیزی که مانع ایمان آنها شد این بود که گفتند چرا خدا بشر را به عنوان رسول برگزیده است. بگو: اگر در زمین، فرشتگان هم زندگی می کردند ما از آسمان، فرشته ای به عنوان رسول، برای آنها نازل می کردیم.)) در این آیات، خواسته های غیر منطقی و بهانه جوئی های قریش با جواب آنها بیان شده است. برخی از این امور مثل حاضر کردن خدا و فرشتگان پیش روی آنها، ناممکن است و برخی هم که به صورت اعجاز برای پیامبر شدنی است ارتباطی با اثبات رسالت ندارد؛ وظیفه یک پیغمبر این است که در ابتدا نشانه ای برای اثبات نبوتش و پس از آن، برنامه ای برای تامین سعادت انسان بیاورد. پیامبر بزرگ اسلام در قدم اول هر دو کار را کرد یعنی قرآنی آورد که هم سند نبوت اوست و هم بهترین برنامه زندگی انسان. و نیز در این باره می فرماید: وَإِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. (۴۵) ((و هرگاه آیات روشن ما بر آنها تلاوت می شود، حجتی جز این ندارند که می گویند: اگر راست می گوئید پدران ما را بیاورید.)) منکران وحی و نبوت، این سخن را در مقام تکذیب قیامت بر زبان جاری می کردند، یعنی می گفتند اگر قیامت حق است و انسان بعد از مرگ زنده می شود، الآن پدران ما را زنده کنید. چنانکه روشن است این خواست آنها هم بهانه جوئی بود، زیرا اگر زنده شدن پدران خود را برای اثبات نبوت می خواستند، نشانه های دیگر، آن را اثبات کرده بود. همچنین خدای تعالی، درباره اینکه مشکل پذیرش دعوت انبیا به روحيات و حالات درونی مردم، مربوط است، حال امتهای گذشته را برای پیامبر اسلام چنین بیان می کند: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ * وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ * كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ * لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سَنَةُ الْأَوَّلِينَ * وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ * لَقَالُوا إِنَّمَا سَكْرَتُ أَبْصُرُنَا بِلَٰ نَحْنُ قَوْمٌ مُّسْحُورُونَ. (۴۶) ((ما پیش از تو رسولانی در میان امت های گذشته فرستادیم. هیچ فرستاده ای نمی آمد جز آنکه او را به مسخره می گرفتند. همانند این، ما استهزا را در دل های مجرمان وارد می کنیم، به قرآن و ذکر ایمان نمی آورند و سنت پیشینیان بر این منوال گذشت. اگر دری از آسمان هم به روی آنها بگشاییم که پیوسته در آن بالا روند گویند چشمان ما را بسته و ما را سحر کرده است.)) در تفسیر المیزان در توضیح این آیات، چنین آمده است: مقصود از گشودن در آسمان به روی آنها، ایجاد راهی برای ورود به عالم بالا است، عالمی که منزل گاه فرشتگان است نه سقف جسمانی که دری دو لنگه داشته باشد و باز و بسته شود چنانکه برخی پنداشته اند. خدای سبحان از بین کارهای غیر عادی که گمان می رود شک و تردید را از دل های آن مردم بر طرف می کند، گشودن در آسمان و صعود به آسمان را انتخاب کرده

است به این جهت که چنین کاری در چشم آنها بزرگ تر بود . به همین جهت آنها وقتی کارهای خارق العاده و غیر معمول را از پیامبر می خواستند آخرین آنها را صعود در آسمان قرار دادند چنانکه خداوند از قول آنها حکایت می کند که ((گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم تا اینکه برای ما چشمه ای در این زمین بیرون آوری یا ... یا در آسمان صعود کنی . با صعودت هم ، ایمان نمی آوریم تا اینکه برای ما کتابی بیاوری که ما خود قرائت کنیم .)) (اسراء/ ۹۳) پس عروج در آسمان و تصرف در امور سماوی مثل نازل کردن کتاب از عجیب ترین کارهای غیر عادی نزد آنها بود . اضافه بر اینها ، آسمان منزل گاه فرشتگان بزرگوار و محل صدور احکام و دستورات الهی است . تقدیر امور در آنجا است و جریان امور و منبع وحی از آنجا است . بنابراین ، عروج انسان در آسمان ، موجب آگاهی او از جریان امور و از اسباب امور غیر عادی و حقیقت وحی و نبوت و سعادت و شقاوت می شود . خلاصه ، عروج او ، موجب آگاهی از تمام حقیقت هستی می شود به خصوص اگر این عروج و بالا-رفتن دائمی باشد نه یک بار . پس گشوده شدن در آسمان و عروج به آن ، آنها را از ریشه های دعوت حق آگاه می سازد ولی از آنجائی که در دلهای آنها و در وجود آنها پلیدی شک و شبهه نهفته ، چشمان خود را به خطابینی محکوم می کنند بلکه پیامبر را به سحر متهم می کنند و می گویند آنها را سحر کرده که این گونه می بینند . بنابراین معنی آیه این می شود: اگر دری از آسمان به روی آنها بگشائیم و ورود به آسمان را برایشان آسان گردانیم که پیوسته به آسمان عروج کنند و اسرار غیب و ملکوت اشیا را مشاهده کنند می گویند چشمان ما بسته شده که امور غیر واقعی را می بیند بلکه ما سحر شده ایم . (۴۷) نیز قرآن کریم درباره جمعیت گریز دین می فرماید: وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ . (۴۸) ((و اگر ما نوشته ای در کاغذ بفرستیم و آنها ، با دستهای خود آن را لمس کنند ، این سحری آشکار است .)) روحیات کثیری از انسانها به گونه ای است که بعد از فهمیدن حق با آن به جدال می پردازند چنانکه خدا به پیامبرش می فرماید: يَحْدِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعِيدًا مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۴۹) ((پس از روشن شدن حق با تو به جدال می پردازند ، گویا آنها را در حالیکه می نگرند به سوی مرگ می برند .)) و نیز می فرماید: وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا . (۵۰) ((ما در قرآن ، برای مردم هر مثلی را مکرر بیان کردیم و انسان بیش از هر چیز جدل می کند .)) حاصل معنای آیه شریفه این است که ما حقیقت را با اسلوبها و تعبیرات گوناگون ، که ذهن را آماده پذیرش می کند ، در قرآن بیان کردیم ولی انسان بیش از آن که در جستجوی حقیقت باشد به مخاصمه و جدال با آن می پردازد . بخاطر همین روحیات بهترین داروی شفابخش ، نه تنها برای آنها شفا نیست ، بلکه زیان و خسارت هم هست چنانکه قرآن می فرماید: وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۵۱) ((از قرآن آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است نازل می کنیم و بر ستمگران جز خسارت نمی افزاید .)) اکنون به بیان برخی ریشه های دین گریزی در قرآن کریم می پردازیم .

برخی ریشه های دین گریزی در قرآن کریم

۱- بی خردی

بی خردی و بکار نگرفتن عقل

یکی از عوامل ، بلکه سبب اصلی انکار دعوت انبیا نیمودن راه دین ، بی خردی و بکار نگرفتن عقل است . عقل ، در قرآن و حدیث در مناسبتهای گوناگون استعمال شده که در همه جا معنی روشن است ؛ اختلاف معنای عقل به تفاوت متعلق آن مربوط است . خرد گوهری است که ارزش انسان به آن وابسته است و کسی که از آن بهره نگیرد ارزشش کمتر از چهار پایان است چنانکه قرآن می فرماید: ان الشر الدواب عندالله الصم البکم الذین لایعقلون . (۵۲) ((پست ترین جنبندگان نزد خدا کر و کورانی

هستند که نمی اندیشند .)) از طرفی هم ، انسان می تواند در سایه این گوهر ارزشمند به درجات بسیار عالی نائل آید . از نظر قرآن کریم ، کسی که دین و دستورات آن را ، نپذیرد بهره ای از خرد ندارد . در آیات زیادی به این حقیقت تصریح یا اشاره شده که ما به ذکر چند مورد اکتفا می کنیم : در سوره ملک گفتگوی اهل جهنم را با خزانه داران جهنم چنین بیان می کند: کلما القی فیها فوج ساء لهم خزنتها الم یاء تکم نذیر قالوا بلی قد جائنا نذیر فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شیء ان انتم الا فی ظلال کبیر قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر . (۵۳) ((هر وقت گروهی را به دوزخ می اندازند ، خزینه دارهای دوزخ از آنها می پرسند آیا بیم دهنده برای شما نیامد . جواب می دهند آری آمد ولی ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده ، شما گمراهید . و می گویند اگر ما می شنیدیم و اندیشه می کردیم از اصحاب جهنم نبودیم . نیز درباره اهل کتاب و کفار می فرماید: و اذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا ذالک بانهم قوم لا یعقلون . (۵۴) ((وقتی برای اقامه نماز ندا می دهید ، آن را به مسخره و بازیچه می گیرند ، به این جهت که اینها مردمی بی خردند .)) تمام کسانی که به برنامه دین پایبند نیستند و با تحقیر به ارزشهای دینی می نگرند از نظر قرآن بی خردند . چنین افرادی اکثریت جامعه انسانی را تشکیل می دهند چنانکه قرآن می فرماید: ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا - کالانعام بل هم اضل سیلا . (۵۵) ((خیال می کنی بیشتر آنها می شنوند یا می اندیشند ، جز همانند چهارپایان نیستند بلکه گمراه ترند .)) این که قرآن کریم سبب گریز از دین و دستورات آن را بی خردی می داند ، مطلبی روشن است ؛ عقل ، فطرت و پیامبران خدا همه ، انسان را به دین داری می خوانند ولی او به همه اینها پشت کرده است . انسان بی دین دنیا را بر آخرت ترجیح داده و خود را به زندگی پر رنج و زودگذر سرگرم کرده و راحتی و آسایش خود را در دنیا طلب می کند در حالیکه سعادت واقعی انسان در آخرت است چنانکه امام موسی بن جعفر علیه السلام در ضمن اندرزهایش به هشام فرمود: یا هشام ان العاقل نظر الی الدنیا و الی اهلها فعلم انها لاتنال الا بالمشقة و نظر الی الآخرة فعلم انها لاتنال الا بالمشقة فطلب بالمشقة ابقاهما . (۵۶) ((هشام ! انسان اندیشمند به دنیا و دنیاگران نظر افکند ، فهمید که دنیا جز با رنج و مشقت بدست نمی آید و به آخرت نظر افکند ، فهمید که آخرت هم جز با مشقت بدست نمی آید ، پس سرای پایدار را با مشقت برگزید .))

سنت گرایی

پیروی از پدران و اجداد در طول تاریخ ، از نشانه های بارز بی خردی آنان است ؛ در تمام زمانها ، خلق و خوی افراد یک جامعه تحت تاثیر پدران خود شکل گرفته است . تاکید بر پیمودن راه پدران سنگی بزرگ بر سر راه ایمان به پیامبران خدا بوده است . هیچ پیغمبری مردم را به خداپرستی و راه مستقیم دعوت نکرد مگر اینکه عده ای از مردم اطاعت از پدران را مطرح کردند . قرآن کریم ، به منظور عبرت آموزی ، در موارد گوناگون این حقیقت را یادآور می شود؛ در مورد دعوت خلیل علیه السلام می فرماید: و اتل علیهم نباء ابراهیم اذ قال لاییه و قومه ما تعبدون قالوا نعبد اصنامنا فنظّل لها عاکفین قال هل یسمعونکم اذ تدعون او ینفعوکم او یضرون قالوا بل وجدنا ابائنا کذا لک یفعلون . (۵۷) ((خبر ابراهیم را بر مردم تلاوت کن آنگاه که به سرپرست و قوم خود گفت : چه می پرستید . گفتند ما بت ها را می پرستیم و بر این پرستش ثابت خواهیم ماند . ابراهیم گفت : آیا وقتی آنها را می خوانید ، می شنوند ، آیا نفع و ضرری هم برای شما دارند . جواب دادند: ما دیدیم پدرانمان این گونه عمل می کنند .)) و در بیان ادامه گفتگوی موسی علیه السلام با فرعون و اطرافیانش می فرماید: قال موسی اتقولون للحق لما جاءکم اسحر هذا و لایفلح الساحرون قالوا اجئنا لتلفتنا عما وجدنا علیه ابائنا و تكون لکم الکبریاء فی الارض و ما نحن لکم بمؤمنین . (۵۸) ((آیا وقتی حق به سوی شما آمد به آن سحر می گوئید خدا ساحران را به مقصد نمی رساند ، گفتند آیا آمده ای ما را از راه پدرانمان بازداری و بزرگی در زمین از آن تو و برادرت هارون باشد ، ما هرگز به شما ایمان نمی آوریم .)) در سوره زخرف ادامه استدلال منکران وحی را این گونه بیان می کند: بل قالوا انا وجدنا ابائنا علی امه و انا علی اثارهم مقتدون قال او لو جئکم باهدی مما وجدتم علیه ابائکم قالوا انا

بما ارسلتم به کافرون . (۵۹) ((بلکه گفتند ما پدرانمان را بر این دین یافته ایم و پا جای پایشان می گذاریم و همین طور هیچ پیغمبری را پیش از تو در هیچ نقطه ای نفرستادیم مگر اینکه مترف ها (ثروتمندان) می گفتند ما پدران خود را بر این راه دیدیم و ما هم به راه آنان اقتدا می کنیم . پیامبرشان می گفت اگرچه برنامه ای بهتر از دین پدرانتان بیاورم ! جواب می دادند ما به رسالت شما کافریم .)) به همان اندازه که بشر دیروز گرفتار خرافه تقلید بود و راه پدران خویش را بر آئین واقعیت گرای عقلانی مقدم می داشت ، بشر امروز هم گرفتار خرافه تقلید از پدران ، تقلید از محیط ، تقلید از هنرمندان بی دین و تقلید از بی فکران آلوده دنیا است . گرچه جامعه باصطلاح متمدن و پیشرفته جدید ، به بهانه عقل و علم ، فاصله اش با دیانت بیشتر شده است ، اما در واقع تقلیدش گسترده شده نه عقل گرایی ؛ این شکل های مختلف زندگی که جز مشقت و رنج نتیجه ای ندارد ، عمده اش تحت تاثیر محیط و جو جامعه است و این چیزی جز تقلید نیست . امروز متأسفانه ، امت مسلمان هم ، از فرهنگ غنی ، پر بار و سعادت بخش اسلام دور شده و در این آتش می سوزد؛ در شئون مختلف زندگی به رفتار مسخ شدگان چشم دوخته و در زندگی خود از آنان الگو می گیرد و ...

شخصیت گرایی

یکی دیگر از نشانه های بی خردی شخصیت گرایی است . معنای شخصیت گرایی این است که انسان ، فردی را که دارای موقعیت اجتماعی یا اقتصادی است ، شایسته اولویت و بزرگی بداند؛ کسی را که به لحاظ ثروت ، قدرت و مشابه آن ، دارای نفوذ است سزاوار نبوت و فرمانروائی بداند و تنها به اطاعت چنین شخصی تن دهد . پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با این مشکل مواجه بود؛ عده ای از مردم وقتی او را می دیدند با مسخره می گفتند: اهذا الذی بعث الله رسولا . (۶۰) ((آیا همین است که خدا به عنوان پیامبر برانگیخته است . آنها انتظار داشتند ، یک انسان سرشناس پیامبر شود نه یک انسان یتیم و کم بضاعت و روی این حساب بنقل قرآن کریم می گفتند: لولا- نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم . (۶۱) ((چرا این قرآن بر مرد بزرگی از این دو شهر (مکه و طائف) فرود نیامد .)) آنها نمی اندیشیدند که نبوت واسطه خدا و خلق است و نفسی پاک و باطنی مصفی می خواهد نه شخصیت اجتماعی و اقتصادی . روز قیامت هم عده ای که به خاطر شخصیت گرایی وارد جهنم شده اند در آنجا فریاد می زنند: ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السیلا . (۶۲) ((خدایا ما از بزرگان و سروران خود اطاعت کردیم در نتیجه ما را گمراه کردند .)) خدای تعالی ، در سوره زخرف آنجا که سرگذشت فرعون و قوم او را بیان می کند ، عتابش بیشتر ، متوجه قوم اوست و سبب آن ، اطاعت نابجای آنان از فرعون است می فرماید: فاستخف قومه فاطاعوه انهم کانوا قوما فاسقین . (۶۳) ((فرعون قومش را سبک عقل کرد ، آنها هم از او پیروی کردند . به راستی آنها قومی فاسق بودند .))

۲ دنیادوستی

۲ دنیادوستی

دنیادوستی ریشه بسیاری از مفاسد است ، بیشتر کسانی که دین را در اعتقاد و عمل یا در عمل کنار گذاشته اند به این جهت است که دنیا وجود آنها را پر کرده و جایی برای دین نمانده است . البته منشاء دنیادوستی هم بی خردی است . قرآن کریم در یک جا ، پس از توصیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به صبر و تهجد ، درباره گنهکاران و ناسپاسان می فرماید: ان هؤلاء یحبون العاجله و یدرون وراءهم یوما ثقیلا (۶۴) ((اینها به دنیای زودگذر محبت می ورزند و پشت سر خود روز سنگینی را رها می سازند .)) و در جای دیگر ریشه انکار قیامت را به انسان گوشزد می کند که دنیادوستی او را به این ورطه انداخته است نه دشواری زنده کردن

مردگان ، کلا بل تجبون العاجله و تذرون الآخرة (۶۵) ((چنین نیست بلکه شما دنیای گذرا را دوست می دارید و آخرت را رها می سازید .)) قرآن کریم صحنه گفتگوی منافقان با مؤمنان را در قیامت این گونه به تصویر می کشد: يوم يقول المنافقون و المنافقات للذين امنوا انظرونا نقتبس من نوركم قيل ارجعوا وراءكم فالتمسوا نورا فضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب ينادونهم الم نكن معكم قالوا بلى و لكنكم فتنتم انفسكم و تربصتم و ارتبتم و غرتكم الاماني حتى جاء امر الله و غرکم بالله الغرور (۶۶) ((روزی که مردها و زنهای منافق به مردان و زنان مؤمن گویند به ما بنگرید تا از نورتان بهره گیریم . (۶۷) از جانب خدا به آنها گویند به عقب برگردید و نوری دیگر طلب کنید ، در این حال میان آنها دیواری می زند که دری دارد که درونش رحمت و برونش عذاب است . منافقان ، مؤمنان را صدا می زند که مگر ما با شما نبودیم ، جواب می دهند آری و لکن شما خود را به هلاک افکندید و انتظار (زوال دین را) کشیدید و به حال تردید بسر بردید و آرزوها شما را فریب داد و شیطان شما را در برابر خدا فریفت .)) در این آیات ، یکی از علل گرفتاری به عذاب جهنم ، آرزوها دانسته شده و آرزوها چیزی جز دنیاگرایی نیست . نیز قرآن کریم ، در مقام بیان اینکه ریشه افکار نادرست ، دنیاخواهی است می فرماید: فاعرض عمن تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیاء الدنیا ذالک مبلغهم من العلم (۶۸) ((از کسی که از یاد ما روی برگردانده ، روی گردان شو ، این دنیاخواهی اندازه علم آنهاست)) و نیز بعد از سرزنش منکران دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و وعده جهنم به آنها می فرماید: ذلک بانهم استحبوا الحیاء الدنیا علی الآخرة و ان الله لایهدی القوم الکافرین (۶۹) ((گرفتار خشم الهی شدن و به عذاب بزرگ مبتلا گشتن به این جهت است که اینها دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و خدا قوم کافر را هدایت نمی کند .)) در این آیات ، چنانکه ملاحظه شد ، به این حقیقت اشاره شده که یکی از اسباب انحراف انسان از صراط مستقیم و مبارزه اش با اولیاء دین ، دنیا دوستی است . تعداد دیگری از آیات قرآن کریم سرگذشت اقوامی را ذکر می کند که دعوت انبیا را نپذیرفتند ، در این آیات یاد آوری می شود که یکی از ریشه های عدم پذیرش این دعوت ، دنیادوستی است . درباره قوم بعد از نوح فرموده است : ثم انشاننا من بعدهم قرنا آخرین فارسنا فیهم رسولا ان اعبدوا الله مالکم من اله غیره افلا تتقون و قال الملا من قومه الذین کفروا و کذبوا بقاء الآخرة و اترفناهم فی الحیاء الدنیا ما هذا الا بشر مثلكم یاء کل مما تاکلون منه و یشرّب مما تشربون (۷۰) ((بعد از قوم نوح ، انسانهای دیگر پدید آوردیم ، در میان آنها رسولی فرستادیم که گفت ، خدا را پرستش کنید ، معبودی جز او برایتان نیست ، چرا از دیگر معبودها پرهیز نمی کنید . چشم پرکن های قومش ، همان کسانی که کفر ورزیدند و دیدار آخرت را دروغ پنداشتند و در زندگی دنیا بهره مندشان کردیم ، گفتند این شخص جز بشری همانند شما نیست ؛ از آنچه شما می خورید و می آشامید ، او هم می خورد و می آشامد .)) قرآن کریم ، سخن خدای حکیم است ، الفاظش زیاد و کم نیست ، همه اش روی حساب است اینکه آن قوم را مترف می نامد اشاره به این دارد که یکی از ریشه های کفر و تکذیب مترف بودن آنها بود ، بهره مندی آنها از دنیا ، آنها را سرگرم کرد و سرانجام راهی جهنم شدند . خدای تعالی درباره شخصی ، که مفسران او را بلعم باعورا نامیده اند ، می فرماید: و اتل علیهم نبا الذی اتیناه اياتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین و لو شئنا لرفعناه بها و لکنه اخلد الی الارض و اتبع هواه فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلحث او تترکه یلحث ذالک مثل القوم الذین کذبوا باياتنا فاقصص القصص لعلهم یتفکرون (۷۱) ((خبر آن کس را که آیات خود را به او دادیم و او خود را از آنها بیرون کشید و در نتیجه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان گشت ، بر مردم تلاوت کن . اگر می خواستیم بوسیله آن آیات ، او را رفعت می بخشیدیم ولی او خود را به زمین چسبانید و از خواست دل پیروی نمود . مثل این انسان مانند مثل سگ است که چه آن را برانی و چه به حال خود رهایش کنی ، از عطش زبان بیرون آورد . این ، مثل قومی است که آیات ما را دروغ پنداشتند . این قصه ها را نقل کن شاید آنها تفکر کنند .)) منظور از اخلد الی الارض این است که شیفته دنیا شد و آن را بر آخرت مقدم داشت آیه کریمه در مورد فردی است که آیات الهی را دریافت کرده بود و به معرفتی بزرگ رسیده بود ولی دنیادوستی و هوای نفس آن معرفت را از او گرفت و سرانجامش گمراهی شد . آن آیات و آن معرفت زمینه ای بود

برای اینکه خدا او را رفعت بخشد اما دنیاگرایی و پیروی از هوای نفس تقدیر و مشیت الهی شد. یکی از نکات قابل توجه در آیه شریفه این است که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دوبار توصیه شده که داستان را برای مردم بیان کند، در توصیه اول می فرماید: و اتل علیهم و در توصیه دوم می گوید: فاقصص القصص که در پایان آیه است. از مردم نیز بطور غیرمستقیم خواسته شده که در این داستان تفکر کنند که مبادا دنیادوستی و هوای نفس آنها را تا سرحد یک سگ، پایین آورد. این داستان دارای نکات انسان ساز دیگری است که بیان آنها با موضوع مورد بحث تناسب ندارد. بنی اسرائیل هم قومی دنیادوست بودند که نام بدی برای خود در کتب آسمانی ثبت کردند. این قوم، پیامبر خود را بسیار آزرده و بهانه گیری را به نهایت رساندند و بخشی از آثار عمل کردشان را هم در دنیا دیدند. یکی از انگیزه های این رفتار ناپسند دنیادوستی و دنیاگرایی بود. قرآن کریم در یک جا مفسد زیادی از قبیل به استهزاء گرفتن موسی علیه السلام، تحریف کتاب خدا بعد از علم به آن، اعراض از یگانه پرستی، ترک احسان به خلق خدا، دوری از برپاداشتن نماز و زکاة و ارتکاب آدم کشی را به آنها نسبت می دهد و در پایان می فرماید: اولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينعصرون (۷۲) ((اینها کسانی که آخرت را به دنیا فروخته اند، پس نه عذابشان تخفیف می یابد و نه کسی آنها را یاری می کند.)) در آیه شریفه انگیزه اصلی بنی اسرائیل در این مفسد، دنیاگرایی دانسته شده است چنانکه وارثان این قوم هم دارای این خصیصه بودند. قرآن درباره آنها می فرماید: فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب ياءخذون عرض هذا الادنى ويقولون سيغفرلنا وان ياءتهم عرض مثله ياءخذوه الم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق والدار الآخرة خير للذين يتقون افلا تعقلون. (۷۳) ((جانشینان آنها وارث کتاب آنها شدند در حالیکه متاع این دنیا را به چنگ می گرفتند و می گفتند خدا می بخشد و باز عملشان را تکرار می کردند آیا از آنها پیمان گرفته نشد که جز حق را به خدا نسبت ندهند. سرای آخرت برای تقوی پیشگان بهتر است، چرا نمی اندیشند.)) این خصلت دنیاطلبی در یهودیان زمان پیامبر هم مشهود بود؛ خدا به پیامبرش می فرماید: و لتجدنهم احرص الناس على حياة و من الذين اشرکوا يود احدهم لو يعمر الف سنة... (۷۴) ((ای پیامبر! یهود را حریص ترین مردم نسبت به زندگی می یابی و از مشرکان هم حریص ترند، هر یک از آنان دوست دارد که خدا به او هزار سال عمر دهد...)) عده ای از کسانی هم که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایمان آوردند، آنگونه که شایسته است از پیامبر متابعت نکردند و ریشه آن دنیادوستی بود؛ اینکه آنها از رفتن در میدان جنگ سر باز می زدند ریشه ای جز دنیادوستی نداشت. عده ای از مسلمانها، در وقتی که پیامبر اسلام در مکه بود از او اجازه جنگ می خواستند و پیامبر اسلام منع می کرد، وقتی به مدینه آمدند و دستور جنگ رسید به وحشت افتادند. قرآن در این باره می فرماید: فلما كتب عليهم القتال اذا فريق منهم يخشون الناس كخشية الله او اشد خشية و قالوا ربنا لم كتب علينا القتال لولا اخرتنا الى اجل قريب قل متاع الدنيا قليل و الآخرة خير لمن اتقى و لا- تظلمون فتیلا. (۷۵) ((وقتی جنگ بر آنها واجب گردید جمعی از آنان ترسشان از دشمن به اندازه ترس از خدا یا بیشتر بود. گفتند خدایا چرا جنگ را بر ما واجب کردی، چرا ما را به مرگ طبیعی که نزدیک هم هست تاخیر نینداختی. بگو بهره دنیا اندک است و آخرت برای اهل تقوی بهتر است و در آنجا ذره ای به شما ستم نمی کنند.)) آیات فراوان دیگری وجود دارد که دلالت دارد بر اینکه دنیاگرایی امتها را به گمراهی و بدبختی کشانید. برای اطلاع بیشتر خواننده گرامی به باب ۲۲ جلد ۷۳ بحارالانوار ارجاع می دهیم. در روایات نیز، دنیاگرایی ریشه بسیاری از مفسد بحساب آمده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ان الدینار و الدرهم اهلکا من کان قبلکم و هما مهلکاکم. (۷۶) ((دینار و درهم انسانهای پیش از شما را نابود کردند و شما را نیز نابود خواهند کرد.)) روشن است که مقصود مذمت درهم و دینار (پول) نیست زیرا درهم و دینار برای رفع نیازمندیها لازم و مفید است بلکه مقصود این است که پول دوستی، که مظهر دنیاپرستی است در طول تاریخ معنویت را از صحنه زندگی کنار زده است. علامه مجلسی رحمه الله در توضیح حدیث فوق می گوید: یعنی علاقه به این دو و گذران عمر در بدست آوردنشان و نیز در بدست آوردن آنچه با این دو حاصل می شود، پیشینیان را هلاک کرد زیرا علاقه به این دو، مانع حب خدا است و گذران عمر در

تحصیل این دو، مانع گذران عمر در طاعت خداست و دست یابی به این دو اسباب بسیاری از گناهان را فراهم می آورد و انسان را به اخلاق پست و اعمال بد مثل ستم، حسادت، کینه توزی، دشمنی، فخر، خودبزرگ بینی، بخل و جلوگیری از حقوق دیگران وادار می کند و جدا شدن از این دو، هنگام مرگ، موجب حسرت و پشیمانی می شود و دوست داشتن ایندو در حال مرگ مانع دوست داری ملاقات خدا می شود و رها ساختن این دو موجب راحتی در دنیا و سبک شدن حساب در قیامت است. (۷۷) علی علیه السلام دنیا دوستی را علت موضع گیری های دشمنانش می داند و درباره ناکثین، مارقین و قاسطین می فرماید: فلما نهضت بالامر نکثت طائفة و مرقت اخرى و قسط اخرون، کانهم لم یسمعوا کلام الله حیث یقول: تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین بلی والله لقد سمعوها و وعوها و لکنهم حلیت الدنیا فی اعینهم و راقهم زبرجها (۷۸) ((آنگاه که من به امر حکومت قیام نمودم، طائفه ای پیمان شکست، طائفه ای از بیعت بیرون رفت و طائفه ای از اطاعت خدا سر باز زدند. گویا آنها سخن خدا را شنیدند که می فرماید: این سرای آخرت را قرار می دهیم برای کسانی که در زمین اراده برتری جویی و فساد ندارند و نیک فرجامی برای تقوای پیشگان است. به خدا قسم آن را شنیدند و به ذهن سپردند ولی دنیا خود را در چشمان آنها آراسته کرد و زینت هایش آنها را فریب داد.)) و نیز آن حضرت در بخشی از نامه اش به معاویه بن ابی سفیان می فرماید: و کیف انت صانع اذا تکشف عنک جلایب ما انت فیه من دنیا قد تبهجت بزینتها و خدعت بلذتها، دعتک فاجبتها و قادتک فاتبعتها و امرتک فاطعتها (۷۹) ((چه خواهی کرد آنگاه که پرده های دنیای تو کنار رود؛ دنیائی که با زینتش جلوه نمائی کرده و بوسیله لذتش خدعه کرده، تو را فرا خوانده و تو پذیرفته ای، تو را کشانده و تو دنبالش رفته ای و به تو فرمان داده و تو اطاعت کرده ای.)) و نیز آن حضرت در ضمن نامه اش به معاویه می نویسد: فعدوت علی طلب الدنیا بتأویل القرآن ((تو به جهت دنیاطلبی به تأویل قرآن شتافتی.)) (۸۰) و هم آن حضرت در فرازی از نامه انسان ساز خود به فرزند عزیزش می فرماید: و ایاک ان تغتر بما تری من اخلاص اهل الدنیا الیها... سلکت بهم الدنیا طریق العمی و اخذت بابصارهم عن منار الهدی فتاهوا فی حیرتها و غرقوا فی نعمتها و اتخذوها ربا فلعبت بهم و لعبوا بها و نسوا ما وراءها. (۸۱) ((مبادا از چسبیدن اهل دنیا به آن فریب خوری... دنیا آنها را به راه کوری برده و چشمانشان را از نورگاه های هدایت گرفته، آنها سرگردان دنیا و در نعمتهایش غرق گشته اند.)) و نیز آن حضرت در اینکه دنیاطلبی سد راه هدایت است می فرماید: ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهل فان الناس قد اجتمعوا علی مائدة شعبها قصیر و جوعها طویل. (۸۲) ((ای مردم به خاطر اندک بودن اهل هدایت، از آن راه وحشت نکنید. به راستی مردم بر سفره ای گرد آمده اند که سیریش اندک و گرسنگیش طولانی است.)) و در سرزنش کسانی که به حب دنیا گرفتار شده و برای فرار از جنگ با ستمگران زمان، بهانه جوئی می کردند فریاد می زند: اف لکم لقد سئمت عتابکم ارضیتم بالحیاء الدنیا من الاخرة عوضا. (۸۳) ((اف بر شما، از سرزنش شما خسته شدم. آیا به جای زندگی آخرت به زندگی دنیا خرسند گشته اید.)) به عقیده ما، اگر مسلمانان صدر اسلام سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را عملی می کردند و به جای دیگران، حاکمیت علی علیه السلام را می پذیرفتند، الآن وضع جامعه انسانی به گونه دیگر بود. دنیاطلبی و دیگر عوامل دست به هم داده و آن بزرگ مرد تاریخ بشریت را خانه نشین کرد؛ پس از آنکه سه دهه خسارت بار، بر اسلام گذشت سراغ علی را گرفتند و آن حضرت برای مدت کوتاهی به حاکمیت رسید اما دنیاگرایی با شیوه های گوناگون حکومت نوپای آن بزرگوار را از پای درآورد و بشریت را از چشیدن طعم شیرین عدالت و معنویت محروم ساخت. روی این حساب علی علیه السلام پیوسته، مردم را از دنیاگرایی برحذر می داشتند. امام صادق علیه السلام درباره پی آمد دنیا دوستی می فرماید: راءس کل خطیئة حب الدنیا (۸۴) ((دنیا دوستی منشأ هر خطائی است.))

یکی از شعبه های دنیادوستی و دنیاخواهی ، پیروی از خواست های نفس است . انبیا با برهان و نشانه های روشن مردم را به راه حق دعوت کردند اما پذیرفتن این خود انگیزه ای بر رد دعوت پیامبران است . قرآن کریم کسانی را که دعوت موسی و عیسی علیهما السلام را نپذیرفتند سرزنش می کند و سبب عدم پذیرش را هواهای نفسانی معرفی می کند و می فرماید: و لقد اتینا موسی الکتاب و قفینا من بعده بالرسل و اتیناه عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس افکلما جاء کم رسول بما لاتھوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون . (۸۵) ((ما به موسی کتاب دادیم و در پی او رسولانی فرستادیم و به عیسی بن مریم براهین روشن گر عطا کردیم و او را با روح القدس تایید کردیم ، چرا هر گاه رسولی آنچه را که خلاف میل شما است می آورد ، استکبار می کنید؛ جمعی را تکذیب می کنید و جمعی را می کشید .)) همچنین درباره یهودیان و مسیحیانی که با پیامبر اکرم به جدال می پرداختند می فرماید: و لن ترضی عنک الیھود و لا النصارى حتى تتبع ملتھم قل ان ھدی الله ھو الھدی و لن اتبعن اھواءھم بعد الذی جاءک من العلم مالک من الله من ولی و لا نصیر (۸۶) ((یھود و نصاری از تو خوشنود نمی گردند تا پیرو دین آنها گردی ، بگو تنها هدایت ، هدایت الهی است . اگر پس از علم ، از میل های آنها پیروی کنی از ناحیه خدا یآوری برای تو نخواهد بود . چنانکه آیه کریمه تصریح دارد ، میلها و خواست های نفس ، انگیزه اصلی یهود و نصاری در عدم سازش با پیامبر اسلام بود . آنها نشانه های پیامبر خاتم را در تورات و انجیل خوانده بودند و بر آن حضرت تطبیق می کردند ولی حق را پنهان می کردند و به این شناخت ، اعتراف نمی کردند . قرآن می فرماید: الذین اتیناھم الکتاب یعرفونہ کما یعرفون ابناءھم و ان فریقا منھم لیکتمون الحق و ھم یعلمون (۸۷) ((کسانی که به آنها کتاب دادیم ، (یھود و نصاری) پیامبر اسلام را همانند فرزندان خود می شناسند و گروهی از آنان ، با علم به حقیقت ، آن را پوشیده می دارند .)) تشبیه ، بسیار شیوا و دلنشین است ؛ فرزندش از اوست و هیچ تردیدی به خود راه نمی دهد ، اهل کتاب هم می دانستند که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست ولی هواهای نفسانی بر آنها غلبه کرد و خود را به زیان جبران ناپذیر گرفتار کردند و میلیاردها انسان را از آن زمان تا کنون به دنبال خود کشاندند . رمز اینکه قرآن کریم آنها را به شدت مورد لعن قرار می دهد و لعنت خدا و ملائکه و همه انسانها را به آنها بر می گرداند همین است . (۸۸) یعنی آنها عالمی را بعد از خود به انحراف و دوری از حقیقت رهسپار کردند ، پس در جرم آنها شریکند . همه انسانها طبق سرشت خود ، خدا آشنا هستند ولی در مصداق آن و راه رسیدن به او گرفتار اشتباه می شوند . انبیا آمدند تا خدای حقیقی را به مردم متذکر شوند و راه شناخت و اطاعت از او را به آنها بیاموزند و خود در مقام عمل الگو و مجری باشند . آنها در این راه ، محور دعوت خود را معاد قرار دادند زیرا اعتقاد به معاد از طریق وحی ، در تمام شئون حیات آدمی اثر می گذارد . کسانی که این دعوت را نمی پذیرند ، استدلال منطقی ندارند ، ریشه انکار جمع کثیری از آنان هوای نفس و خواست دل است زیرا پذیرش قیامت ، از راه وحی ، التزام عملی می خواهد و آزادی عمل را از انسان می گیرد . قرآن کریم ، این حقیقت را در آیات زیادی ذکر می کند که ما برخی را یادآور می شویم : ۱ بل یرید الانسان لیفجر امامه یسئل ایان یوم القیامۃ . (۸۹) ((بلکه انسان برای اینکه می خواهد پیش روی خود را باز ببیند می پرسد قیامت کی برپا می شود .)) ۲ ویل یومئذ للمکذبین الذین یکذبون بیوم الدین و ما یکذب به الا کل معتد اثیم . (۹۰) ((در آن روز ، بدا به حال تکذیب کنندگان ، کسانی که روز جزا را دروغ می پندارند و آن را جز انسان گنه کار دروغ نمی داند .)) ۳ ان الساعۃ آتیۃ اکاد اخفیھا لتجزی کل نفس بما تسعی فلا یصدنک عنھا من لا یؤ من بها و اتبع ھواہ فتردی . (۹۱) ((به راستی قیامت آمدنش حتمی است و من می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس به آنچه می کند جزا داده شود پس آن کس که به قیامت ایمان نمی آورد و از میل خود پیروی می کند تو را از آن باز ندارد که مبدا هلاک شوی .)) علی علیه السلام هم بزرگ ترین مانع حق گرایی را هوای نفس می داند و در این باره به مردم چنین هشدار می دهد: ایھا الناس ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الھوی و طول الامل فاما اتباع الھوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الاخرۃ . (۹۲) ((براستی ترس آورترین چیزی که بر شما می ترسم دو چیز است : پیروی از هوای نفس و درازی آرزو پیروی از هوا ، انسان را از حق باز می دارد و آرزوی دراز آخرت

را به فراموشی می سپارد .)) و هم آن حضرت می فرماید: انما بدء وقوع الفتن اهواء ، تتبع . (۹۳) ((آغاز به وجود آمدن فتنه ها پیروی از هواها و میلها است .))

حسادت

حسادت یکی از ریشه های دین گریزی است که می توان آن را از شعبه های دنیادوستی بشمار آورد ، چنانکه یکی از انگیزه های انکار ولایت جانشینان بر حق پیامبر اکرم حسد ورزی است . یهود ، قبل از بعثت پیامبر اسلام ، سیادت اجتماعی آینده خود را در سایه پیامبر اسلام ، مطرح می کردند و به کفار می گفتند که در آینده نزدیک ما با قبول پیامبری خاتم ، بر شما از نظر سیاسی و اجتماعی سلطه پیدا می کنیم . همین که پیامبر ، مبعوث گشت ، از پذیرش دعوت آن حضرت دریغ کردند و حسادت در این عدم پذیرش نقش به سزائی داشت : قرآن کریم در این باره می فرماید: و لما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم و کانوا من قبل يستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله علی الکافرين بئسما اشترؤا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ينزل الله من فضله علی من یشاء من عباده فبائنوا بغضب علی غضب و للکافرين عذاب مهین . (۹۴) ((وقتی کتاب خدا که تصدیق کننده تورات بود ، آمد در حالیکه اینها از پیش ، غلبه خود بر کافران را مطرح می کردند ، وقتی آن کس که او را می شناختند ، بسویشان آمد به آن کفر ورزیدند که لعنت خدا بر کافران . چه بد معامله ای با خود کردند که از روی حسد ، به نازل شده از طرف خدا کافر شدند و گرفتار خشم مضاعف از ناحیه خدا شدند و برای کافران عذابی اهانت بار است .)) و نیز می فرماید: ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله فقد اتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و اتیناهم ملکا عظیما . (۹۵) ((بلکه بر مردم به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا کرده حسد می ورزند . ما به آل ابراهیم هم کتاب ، حکمت و ملک بزرگ دادیم .)) امام دهم علیه السلام در بیان تاریخ پیامبر بزرگوار می فرماید: پیامبر در حالیکه هفت ساله بود ، بگونه ای به کمالات آراسته بود که نظیرش در اطفال قریش پیدا نمی شد . وقتی گروهی از یهودیان شام وارد مکه شدند به چهره محمد صلی الله علیه و آله نظر افکندند و او را با آن ویژگیها یافتند به یکدیگر گفتند به خدا قسم این ، همان محمد است که در آخرالزمان می آید و دولت را از یهود و سایر اهل ادیان می گیرد و بر آنها غالب می گردد . اینها ، محمد را در کتاب خود ، پیامبری امی باکرامت و راستگو یافتند ولی حسادت آنها را به کتمان وا داشت . (۹۶) حسادت نسبت به پیامبران به یهود اختصاص نداشت : هر پیغمبری که مبعوث می شد ، بزرگان طائف ، که مشکل اصلی بودند با انگیزه های مختلف از جمله حسادت ، در برابرش سینه سپر می کردند . قرآن کریم می فرماید: و اذا جاءتهم آیه قالوا لن نؤمن حتی نوتی مثل ما اوتی رسل الله الله اعلم حیث یجعل رسالته ... (۹۷) ((هرگاه نشانه ای بسوی بزرگان مجرمین می آید گویند تا مثل آنچه به فرستادگان خدا داده شده به ما عطا نکرده ، ایمان نمی آوریم (بگو) خدا بهتر می داند رسالتش را در کجا قرار دهد ...)) حسادت ، این جمعیت را وادار می کرد که بگویند پیامبران بشرند ، شما هم بشرید . شما چه چیز کمتر دارید که آنها بر شما آقائی و سروری کنند . روی این حساب ، امام صادق علیه السلام در ضمن مواعظ مفصلش می فرماید: و ایاکم ان یحسد بعضکم بعضا فان الکفر اصله الحسد . (۹۸) ((مبادا برخی از شما نسبت به دیگری حسودی کند زیرا ریشه کفر هم حسادت است .)) یکی از مصائب بسیار بزرگ که بر بشریت وارد آمد که قابل جبران هم نیست ، کنار زدن جانشینان بر حق پیامبر خاتم است . اگر آن برگزیدگان الهی بر جایگاه خود ، تکیه می زدند وضع جامعه انسانی اکنون به گونه ای دیگر بود . از جمله اسبابی که مخالفان را بر ستمگری واداشت ، حسادت نسبت به اهل بیت بود . علی علیه السلام در این مقام می فرماید: والله ما تنقم منا قریش الا- ان الله اختارنا علیهم فادخلناهم فی حیزنا . (۹۹) ((به خدا سوگند ، قریش از ما انتقام نمی گیرد مگر به این جهت که خدا ما را بر آنها برگزید پس ما بودیم که آنها را در جایگاهی که حق بود ، وارد کردیم .)) و نیز امام صادق علیه السلام در ضمن بیان عداوت به آل محمد می فرماید: والذی منعهم من طلب العلم منا العداوة و الحسد لنا ... (۱۰۰) ((آنچه مخالفان را از

مراجعه به ما برای دریافت دانش ، باز داشت دشمنی و حسادت نسبت به ما بود .))

۳ بی نیاز پنداری

یکی دیگر از اسباب انکار دین و کج روی انسان استغنا و بی نیاز دانستن خود است . طبیعت بشر ، به گونه ای است که وقتی خود را در آسایش و رفاه ببیند ، وابستگی خویش به اسباب غیرمادی را فراموش می کند؛ تصور می کند علل و اسباب همان است که با حواس خود درک می کند و از خالق و ناظم حوادث غافل می شود . انسان وقتی خود را بی نیاز پنداشت خودیت و خودخواهی او بروز می کند و همه نعمتها را به خود نسبت می دهد و ضعفها و نقصهایش ، از نظرش محو می شود . قرآن کریم با بیانی کوتاه و جالب این خصلت آدمی را ذکر می کند ابتدا ، یادآور می شود که خدا انسان را از خون بسته آفرید و او هیچ نمی دانست و خدا او را تعلیم داد ، سپس می فرماید همین انسان که علقه بود و هیچ نمی دانست وقتی خود را بی نیاز ببیند راه طغیان در پیش می گیرد؛ کلا ان الانسان ليطغى ان راه استغنی . (۱۰۱) و نیز قرآن کریم در این باره می فرماید: و ما ارسلنا فی قریه من نذیر الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به کافرون و قالوا نحن اکثر اموالا و اولادا و ما نحن بمعذبین قل ان ربی یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر ولکن اکثر الناس لا یعلمون . (۱۰۲) ((در هیچ آبادی پیغمبری نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان گفتند ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم . و گفتند ما مال و فرزند بیشتر داریم و هرگز عذاب نخواهیم شد . به آنها بگو خدای من است که روزی را برای هر کس بخواهد وسعت می بخشد و برای هر کس بخواهد تنگ می کند ولی بیشتر مردم درک نمی کنند .)) چنانچه پیداست ، ثروت و فرزند دو سرمایه ای بود که آنها به رخ انبیا می کشیدند و با داشتن آن دو احساس بی نیازی می کردند و دعوت انبیا را نمی پذیرفتند . نیز در بیان حال اقوام گذشته ، بدون ذکر نام ، می فرماید: افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبه الذین من قبلهم کانوا اکثر منهم و اشد قوه و اثارا فی الارض فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون فلما جاءتهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم من العلم و حاق بهم ما کانوا به یتستھزون . (۱۰۳) ((آیا در زمین سیر نکردند که بنگرند سرانجام پیشینیان چه شد ، با اینکه بیشتر از اینها بودند و قدرت و آثار بیشتری هم داشتند ولی دست آوردهایشان آنها را بی نیاز نکرد . آنگاه که رسولانشان با دلائل روشن به سویشان آمدند به علم خویش ، شادمان گشتند و آن عذابی که مسخره می کردند ، آنها را در بر گرفت .)) در این زمینه ، قرآن کریم به بیان کلی اکتفا نکرده و برای ملموس شدن مطلب ، حال برخی امتها را بازگو نموده است ؛ در بیان حال فرعون و اعوان و انصار او و خستگی و رنج موسی از آنان می فرماید: و قال موسی ربنا انک اتیت فرعون و ملاه زینة و اموالا فی الحیاء الدنیا ربنا لیضلوا عن سبیلک ربنا اطمش علی اموالهم و اشد علی قلوبهم فلا- یؤ منوا حتی یروا العذاب الالیم . (۱۰۴) ((موسی عرض کرد ، خدایا تو به فرعون و اطرافیان بانفوذ در زندگی دنیا زینت و اموال دادی تا بتوانند مردم را از راهت گمراه کنند . خدایا اموالشان را نابود گردان و دلهایشان را به گونه ای سخت کن که تا عذاب دردناک را نبینند ، ایمان نیاورند . قدرت و ثروت فرعون سبب شد که او خود را بی نیاز پندارد و حقیقت را نپذیرد . همین ویژگی را قرآن کریم برای قارون ذکر می کند؛ قارون از قوم موسی بود که خدا برای امتحان ، ثروت انبوهی در اختیار او گذاشت بگونه ای که چند نفر انسان قوی را کلیددار قرار داده بود . این ثروت او را شادمان کرد و راه طغیان و ستم گری در پیش گرفت . وقتی قومش به او تذکر می دادند که دست از فساد بردار و بی راهه نرو ، جواب می داد: من این مال را با دانش خود به دست آورده ام . انسان های دنیا طلب و ظاهربین هم آرزوی موقعیت او را می کشیدند در حالیکه عالمان ، به برتر از آن می اندیشیدند . (۱۰۵) ثروت و قدرت نقش اساسی در بی نیاز پنداری ایفا می کنند و روی این حساب طبقه اشراف در هر زمان در ردیف اول دشمنان دین خدا و طبقه محروم ، در ردیف اول پیروان انبیا بوده اند . و باز روی این حساب است که نوع انسان ، هنگام شدت و سختی خدا را می خواند و هنگامی که حالتش عوض شد ، موقعیت پیشین و پریشانی خود را فراموش می کند؛ وقتی که گرفتار می شود به نیاز خود پی می برد و طبیعت او کنار می رود و فطرت بروز می کند

و به عبارت دیگر آنچه سد ظهور فطرت بود کنار می رود اما همین که گرفتاری جای خود را به آرامش و آسایش داد، انسان حقیقت خود را که عین فقر و نیاز و وابستگی است از یاد می برد. قرآن کریم برای تربیت نمودن انسان، این ویژگی او را در آیات زیادی بیان کرده که ما برخی را یاد آور می شویم: ۱ و اذا مس الناس ضر دعوا ربهم منيبين اليه ثم اذا اذاقهم منه رحمه اذا فريق منهم بربهم يشركون ليكفروا بما اتيناهم فتمتعوا فسوف تعلمون. (۱۰۶) ((هرگاه رنج و گرفتاری به مردم رسد با انابه پروردگارشان را می خوانند اما پس از آنکه رحمتی به آنها چشاندید گروهی از آنها به خدایشان شرک می ورزند و در نتیجه به آنچه به آنها داده ایم کفر می ورزند. پس بهره گیرید که به زودی خواهید دانست.)) ۲ و اذا مس الانسان ضر دعا ربه منيبا اليه ثم اذا خوله نعمه منه نسي ما كان يدعوا اليه من قبل و جعل الله اندادا ليضل عن سبيله قل تمتع بكفرك قليلا انك من اصحاب النار. (۱۰۷) ((هرگاه رنجی به انسان رسد با انابه پروردگارشان را می خوانند و وقتی پس از آن، نعمتی به او عطا کند آن کس را که از پیش می خواند فراموش می کند و برای خدا مثل قرار می دهد و در نتیجه خلق خدا را از راه او گمراه می سازد بگو در مدت اندک، از کفرت بهر گیر، تو از همراهان آتشی.)) ۳ فاذا مس الانسان ضر دعانا ثم اذا خولناه نعمه منا قال انما اوتيته على علم بل هي فتنة ولكن اكثرهم لا يعلمون. (۱۰۸) ((وقتی به انسان رنج و گرفتاری می رسد ما را می خواند و آنگاه که بعد از آن، نعمتی از خود به او عطا می کنیم گوید با علم خود آن را بدست آورده ام بلکه این نعمت آزمایشی است ولی بیشتر مردم نمی دانند.)) ۴ و اذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما فلما كشفنا عنه ضره مر كان لم يدعنا الى ضره منه كذا لك زين للمسرفين ما كانوا يعملون. (۱۰۹) ((هرگاه به انسان زیان می رسد در حال خفتن و نشستن و ایستادن ما را می خواند و آنگاه که زیانش را برطرف کردیم چنان می گذرد که گویا ما را برای رفع زیان نخوانده است. این گونه اعمال اسراف کاران بر ایشان زینت داده شده است.)) ۵ هو الذي يسيركم في البر و البحر حتى اذا كنتم في الفلك و جرین بهم بريح طيبة و فرحوا بها جاءتها ریح عاصف و جاءهم الموج من كل مكان و ظنوا انهم احيط بهم دعوا الله مخلصين له الدين لئن انجيتنا من هذه لنكونن من الشاكرين فلما انجاهم اذا هم بيغون في الارض بغير الحق يا ايها الناس انما بغيكم على انفسكم متاع الحياه الدنيا ثم الينا مرجعكم فننبئكم بما كنتم تعملون. (۱۱۰) ((او خدائی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد تا آنگاه که در کشتی نشینید و باد ملایمی کشتی را به حرکت در می آورد و شما شادمان می شوید که ناگهان باد تندی می وزد و موج از هر طرف سوی به کشتی نشسته گان بیاید و گمان برند که محاصره شده اند. در این هنگام که دین را برای خدا می دانند، خدا را با اخلاص می خوانند که اگر ما را از خطر نجات دهی از شاكران خواهیم شد. آنگاه که خدا آنها را نجات داد به ناحق در زمین، ستمگری کنند. ای مردم بطور مسلم ستم شما بر خود شما است اینها کالای دنیا است، سپس بازگشت شما به سوی ماست که شما را از عمل کردتان با خبر خواهیم کرد.)) مفاد آیات یاد شده این است که نوع انسان هنگام گرفتاری خدا را می خواند. و به فطرت رجوع می کند و هنگام آسایش آن را فراموش می کند. و علتش این است که در این هنگام نیازی به مبداء هستی احساس نمی کند. علی علیه السلام در مقام موعظه به شخصی، فرمود: لا تكن ممن... ان اصابه بلاء دعا مضطرا و ان ناله رخاء اعرض مغترا. (۱۱۱) ((از کسانی مباش که اگر بلائی به او رسد در حال اضطراب خدا را می خواند و اگر آسایشی به او رسد با حالت غرور روی گردان می شود.))

۴ بیمار دلی

۴ بیمار دلی

یکی از ریشه های دین گریزی و پابیند نبودن به دستورات الهی، بیمار دلی است. از نظر قرآن کریم، کسی که دین حق را نمی پذیرد یا به دستوراتش عمل نمی کند، بیمار دل، سخت دل و مرده دل است. صدا هر چند قوی باشد به گوش مرده یا کر نمی

رسد و نور خورشید را انسان نابینا درک نمی کند ، کسی هم که دلش مرده یا مریض و سخت گشته ، صدای منادیان حقیقت را نمی شنود . انبیا با معجزات ، کرامات و برنامه های خرد پسند آمدند و بدون اجر و مزد شبانه روز تلاش کردند اما دل‌های مرده ، سخت و مریض نپذیرفتند . این حقیقتی است که در آیات فراوانی بیان شده که ما چند آیه را به عنوان نمونه ذکر می کنیم : ۱ و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء فناء یتهم بایه و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکنون من الجاهلین انما یتستجیب الذین یسمعون و الموتی یتبعهم الله ثم الیه یرجعون . (۱۱۲) ((گرچه روگردانی آنها بر تو سنگین است ؛ اگر می توانستی با شکافتن زمین یا صعود در آسمان آیه ای بیاوری ، این کار را می کردی . اگر خدا می خواست همه را هدایت می کرد پس تو در زمره نادانها مباش . مسلما کسانی که می شنوند ، جواب می دهند اما مردگان را خدا مبعوث می کند سپس به سویی برمی گرداند .)) مفاد آیات ذکر شده این است که آیات و معجزات پیامبر اسلام در عده کثیری از مردم اثر نکرد و آنها از دین حق ، گریزان بودند . روگردان شدن آنها از دین خدا ، بر پیامبر اکرم سخت بود ، آن حضرت تلاش می کرد که هر طور شده ، آنها ایمان بیاورند . خداوند او را تسلی می دهد که برای ایمان اختیاری این مردم ، آنچه تو آوردی کفایت می کند . مشکل ، از ناحیه تو نیست بلکه به آنها بر می گردد؛ آنها به منزله مرده اند که در دنیا صدائی نمی شنوند و بعد از زنده شدن برای حساب شنوا می شنوند . پس سبب حق گریزی مرده دلی است و هرکس بی راهه می رود مرده دل است . ۲ فتوکل علی الله انک علی الحق المبین انک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤ من بایاتنا فهم مسلمون . (۱۱۳) ((پیامبر ! بر خدا توکل کن که تو بر حق ، حقانیتی که بر همه آشکار است . تو نمی دانی مردگان را سخت شنو کنی و نمی توانی صدا را به گوش کرانی که پشت کرده اند برسانی و نمی توانی کوران را از گمراهیشان راهنما باشی . تو تنها می توانی کسانی را که به آیات ما ایمان می آورند و در برابر حق تسلیمند ، سخن شنو کنی .)) خلاصه پیام این آیات این است که خدا به پیامبر عزیزش دل‌داری می دهد که تو ، تمام تکیه ات بر خدا باشد . محزون و مضطرب نباش زیرا راه تو حق است . کسانی که دین تو را نمی پذیرند و از تو اطاعت نمی کنند کر ، کور و دل مرده اند . از انسان نابینا ، انتظار مستقیم رفتن نیست و از انسان مرده توقع شنیدن نیست . پس مشکل دین گریزی این مردم به روشن نبودن راه دین و نقص آن بر نمی گردد بلکه به مرده دلی و کوردلی آنان بر می گردد . تنها کسی که زمینه ایمان و تسلیم در او باشد دعوت تو را لبیک می گوید . ۳ و ما یتسوی الاعمی و البصیر و لا- الظلمات و لا النور و لا الظل و لا الحرور و ما یتسوی الاحیاء و لا الاموات ان الله یتسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی القبور . (۱۱۴) ((هرگز کور و بینا برابر نیستند چنانکه تاریکی با نور و سایه با حرارت برابر نیستند و نیز مردگان با زندگان برابر نیستند . خدا هر که را بخواهد شنوای حق قرار می دهد و تو هرگز نتوانی آدم‌های خفته در قبر را شنوا سازی .)) این آیات هم مشابه آیاتی است که پیش تر ذکر کردیم . در این چند آیه ، مؤ من و پذیرنده دین خدا به بینا ، نور ، حرارت و زنده تشبیه شده در حالی که کافر و انسان حق گریز به کور ، تاریکیها ، سایه و مرده تشبیه شده است . منکر دین دلش مرده و کور است و این کوری و مرده دلی سبب دوری از حق شده است . ۴ و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین . (۱۱۵) ((ما به او شعر نیاموختیم و شعر شایسته او نیست . آنچه بر او نازل کردیم ذکر و قرآنی آشکار است تا کسی را که زنده است بیم دهد و عذاب بر کافران حتم گردد .)) با اینکه قرآن بیان واقعیت به بهترین وجه است اما کافر حیات ندارد تا قرآن در او اثر کند . قرآن انسانهای زنده دل را انذار می کند و حجت را بر مرده دلان تمام می کند . ۵ افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب . (۱۱۶) ((آیا آن کس که می داند آنچه از جانب خدا بر تو نازل گشته حق است مانند فرد نابینا است ؟)) طبق آیه کریمه ، انسانی که حقانیت دین و دستورات آن را نمی فهمد کور است و نیز کسی که میان کوردل و حق شناس فرق نمی بیند بی خرد است و خردمند تنها کسی است که افراد حق شناس را از کوردلان تشخیص می دهد و می یابد که انسان گریزدین ، درک باطنی ندارد . ۶ من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و

اضل سیلا . (۱۱۷) ((کسی که در این دنیا کور باشد ، در آخرت کورتر و گمراه تر است .)) مقصود از کوری ، کوردلی است یعنی کسانی که در دنیا کوردلی ، آنها را از حق باز داشته در آخرت هم دستشان از مغفرت و رحمت حق کوتاه است و راه نجاتی ندارند . ۷ . افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او ذان یسمعون بها فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور . (۱۱۸) ((آیا در زمین سفر نکرده اند تا (با مشاهده آبادیهای ویران ، و انسانهای هلاک شده) دلهای اندیشمند یا گوشهای شنوا پیدا کنند . به راستی دلهای درون سینه ها کورند نه چشمها .)) آیه کریمه ، ضمن اینکه سبب عبرت نگرفتن از احوال پیشینیان را کوردلی می داند ، تفسیری برای آیات گذشته است . آیه فوق ، تصریح دارد که مقصود از کوری ، کوردلی است . ۸ . هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه (۱۱۹) ((خدا همان کس است که بر تو آن کتاب را فرستاد که قسمتی از آن کتاب را آیات محکم تشکیل می دهد که آن آیات ، مادر کتابند و قسمتی ، آیات متشابه است . کسانی که در دلهایشان انحراف است از آیات متشابه پیروی می کنند .)) در تفسیر محکم و متشابه چند نظر وجود دارد؛ نظر صحیح این است که آیات محکم ، آیاتی هستند که معنای آن را بدون مراجعه به آیات دیگر می فهمیم و برای فهم آیات متشابه به آنها رجوع می کنیم و آیات متشابه آیاتی هستند که برای فهم مقصود ، آیات دیگر نقش دارند مثل آیه الرحمن علی العرش استوی که با توجه به آیه لیس کمثله شیء می فهمیم که مقصود از عرش و استوی جسم نیست . کسانی که مستقیما به سراغ متشابه می روند دلهایشان منحرف است و این انحراف سبب کج روی آنان است . ۹ . در تعدادی از آیات قرآن کریم از انسانهای سست ایمان و منافق به فی قلوبهم مرض یاد شده است . کارهای ناروایی به افراد بیمار دل نسبت می دهد که می فهماند ، بیمار دلی آنان موجب این قبیل کارها است . آیات ذیل از این قبیل است : فتردی الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبا دائرة (۱۲۰) ((بیماردلانی را می بینی که با سرعت به میان یهود و نصاری می روند . می گویند: می ترسیم آسیبی به ما رسد)) خدای تعالی مسلمانان را از دوستی و انس و الفت با یهود و نصاری و فرمانبری از آنان نهی می کند ، زیرا معاشرت و رابطه صمیمی با آنان ، موجب می شود که مسلمانان از خلق و خوی این طائفه اثر پذیرند و از سعادت دور شوند . عده ای که قرآن کریم آنان را بیمار دل معرفی می کند ، بی توجه به دستور خدا ، با آنان رابطه محبت آمیز برقرار می کردند ، و نزد پیامبر عذر می آوردند که دوستی ما به جهت رفع خطر است . سبب این رفتار ناروا ، بیمار دلی این جمعیت بود . و اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا . . . (۱۲۱) ((و در این هنگام منافقان و بیمار دلان می گفتند خدا و رسولش ما را جز فریب وعده نداده اند .)) مقصود از بیمار دلان یا همان منافقانند یا سست ایمانها ، در هر صورت آیه شریفه می فهماند که بیمار دلی آنان را به این سخن کفرآمیز وامی داشت . آیات ۲۰ از سوره محمد ، ۳۱ از سوره مدثر ۱۰ از سوره بقره از این قبیل است . ۱۰ و اذا قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم . (۱۲۲) ((یادکن وقتی را که گفتند خدایا اگر این قرآن (یا ولایت علی علیه السلام) حق است و از جانب تو است ، از آسمان بر ما سنگ ببار یا عذابی دردناک برای ما بیاور .)) بیمار دلی در این جمعیت به اندازه ای شدید بود که حاضر شدند که به عذاب گرفتار شوند ولی حق را نپذیرند . پیام دین خدا جز عبودیت ، صداقت ، ایثار ، عفت و حیا ، شرافت و کرامت برای انسان نیست با این حال آنها عذاب را بر آن ترجیح می دادند .

کبر

کبر از شاخه های مهم بیمار دلی است . کبر مرضی است که آثار سوء آن دامن فرد و اجتماع را می گیرد . متکبر ، خود را منزوی و تنها می کند و جامعه را به اسارت و بردگی وامی دارد . درباره پیامدهای کبر ، روایات ، فراوان است و پرداختن به آن در اینجا مناسب نیست . آنچه در اینجا بیانش لازم است ، این است که اثبات کنیم که کبر از سرچشمه های انکار دعوت پیامبران خدا است .

قرآن کریم در بیان این حقیقت، از اولین کافر یعنی ابلیس، شروع می کند: سبب اینکه ابلیس دعوت خدا را نپذیرفت این بود که خود را برتر از آدم می دانست. جنس او از آتش و جنس آدم از خاک بود و به نظر او آتش بهتر از خاک است. سرگذشت سرکشی و استکبار ابلیس در چند جای قرآن تکرار شده که ما به ذکر یک مورد اکتفا می کنیم: اذ قال ربك للملائكة اني خالق بشرا من طين فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين فسجد الملائكة كلهم اجمعون الا ابليس استكبر و كان من الكافرين قال يا ابليس ما منعك ان تسجد لما خلقت بيدي استكبرت ام كنت من العالين قال انا خير منه خلقتني من نار و خلقته من طين قال فاخرج منها فانك رجيم. (۱۲۳) ((یادکن وقتی را که خدایت به فرشتگان گفت می خواهم انسانی از گل بیافرینم. وقتی که آن را درست کردم و از روحم در او دمیدم در مقابلش سجده کنید. همه فرشتگان، جز ابلیس به سجده افتادند. ابلیس تکبر کرد و در زمره کافران گشت. خدا فرمود: چرا در مقابل آنچه با دستهایم آفریدم سجده نکردی. خود را بزرگ دانستی یا بزرگ بودی. ابلیس گفت من از او برترم مرا از آتش و او را از گل آفریدی. خدا فرمود از رحمتم بیرون شو که تو رانده شده ای.)) ابلیس، بعد از گمراهی، موفق شد جمع کثیری از انسانها را به وسیله این خصلت به جهنم ببرد. نوح پیامبر دعوتش را شروع کرد ولی مردم استکبار کردند یعنی خود را برتر از پیامبر خدا و آئین خود را ... [S] از آئین او پنداشتند. نوح از دعوت شبانه روزی خود خسته شد و عرض کرد: رب انی دعوت قومى لیلا- و نهارا فلم یزدہم دعائى الا- فرارا و انی کلما دعوتہم لتغفر لہم جعلوا اصابعہم فی اذانہم و استغشوا ثیابہم و اصروا و استکبروا استکبارا. (۱۲۴) ((پروردگارا! قوم خود را شبانه روز فرا خواندم ولی دعوت من جز بر فرار آنها نیفزود و هرگاه آنها را می خوانم تا گناہشان را به پوشی انگشتان خود را در گوشها نهاده و لباسشان را بر خود پیچیده و بر استکبار خود پافشاری می کنند.)) فرعونیان حقانیت موسی را دریافتند ولی خود را برتر یافتند و به گردن کشی پرداختند قرآن درباره آنها می فرماید: و استکبر هو و جنودہ فی الارض بغیر الحق و ظنوا انہم الینا لایرجعون. (۱۲۵) ((او با لشکرش در زمین بدون استحقاق استکبار کردند و گمان کردند که به سوی ما باز نمی گردند.)) نیز قرآن درباره این جمعیت می فرماید: فلما جاء تہم اياتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبين و جحدوا بها و استیقنتھا انفسہم ظلما و علوا فانظر کیف کان عاقبۃ المفسدین. (۱۲۶) ((وقتی آیات ما برای آنها آمد و آن را مشاهده کردند گفتند این سحری آشکار است و در حالیکه به آن یقین داشتند از روی ستمگری و برتری طلبی آن را انکار کردند، بنگر سرانجام فسادکنندگان چگونه است.)) با اینکه معارف دین و برنامه آن، شفافبخش، بهجت زا و آرامش آور است اما افراد فراوانی از آن زیان دیده اند. قرآن برای چنین افرادی، زیانبخش، رنج آور و نفرت آور است. راز این مطلب به خباثت روحی آنان مربوط است. آنها خود و آئین خود را محور می دانند و استکبار می ورزند و برای همیشه خود را از سعادت محروم می کنند. آیات قرآن در این باره فراوان است که ما برخی را یادآور می شویم: درباره یهود می فرماید: و لیزیدن كثيرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا و کفرا... (۱۲۷) ((البته آنچه به سوی تو نازل گشت، بر سرکشی و کفر بسیاری از آنان می افزاید.)) درباره کسانی که توان شنیدن آیات حق را ندارند می فرماید: و اذا تتلى علیہم آیاتنا بینات تعرف فی وجوه الذین کفروا المنکر یکادون یسطون بالذین یتلون علیہم آیاتنا... (۱۲۸) ((هرگاه آیات روشن ما بر آنها تلاوت می شود، در چهره های کافران به گونه ای حالت انکار بینی که نزدیک است از فرط خشم، بر تلاوت کنندگان حمله ور شوند.)) و درباره قریش که قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، یهود را سرزنش می کردند، می فرماید: و اقساموا بالله جهد ایمانہم لئن جاءہم نذیر لیکونن اهدی من احدى الامم فلما جاءہم نذیر ما زادہم الا نفورا استکبارا فی الارض و مکر السیء... (۱۲۹) ((با تاکید زیاد قسم یاد می کردند که اگر پیامبری به سویشان بیاید بیشتر از امت های دیگر به راه هدایت روند. آنگاه که پیامبر به سویشان آمد جز بر دوری آنان نیفزود و این بخاطر استکبار و حيله نادرست آنان بود...)) و سرانجام درباره تمام کسانی که در برابر حق گردن افروزی می کنند و با آیات خدا به جدال و مخاصمه برمی خیزند می فرماید: ان الذین یجادلون فی آیات اللہ بغیر سلطان اتاہم ان فی صدورہم الا کبر ما ہم ببالیغیہ فاستعذ باللہ انه هو السميع البصیر. (۱۳۰) ((کسانی که در آیات خدا

به جدال و مخاصمه می پردازند بی آنکه حجتی داشته باشند در سینه هایشان جز کبر نیست. آنها به مقصود خود نمی رسند، پس به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست.)) در حدیث آمده است: ابوجهل یک وقت از اطرافیان خود پرسید آیا محمد در میان شما نیز صورت به خاک می گذارد گفتند آری، گفت: سوگند به آنچه ما به آن سوگند یاد می کنیم اگر او را در چنین حالی ببینم با پای خود، گردن او را له می کنم. به او گفتند بین پیغمبر در آنجا مشغول نماز است. ابوجهل حرکت کرد تا گردن پیامبر را زیر پای خود بفشارد ولی هنگامی که نزدیک شد، برگشت و گوئی با دستش چیزی را از خود دور می کند، به او گفتند این چه وضعی است در تو می بینم، جواب داد: میان خود و محمد خندقی از آتش دیدم و منظره وحشتناک و بال و پرهائی را مشاهده کردم. (۱۳۱) چنانکه ملاحظه شد ابوجهل با مشاهده چنین صحنه ای به حقانیت و نبوت پیامبر پی برد ولی کبر و نخوت، عناد و لجابت مانع ایمان او شد. در بین صفات نفسانی، چیزی بدتر از کبر وجود ندارد. کبر تمام درهای معنویت را به روی انسان می بندد؛ چشمه های علم، حکمت و معرفت از قلب انبیا و اولیاء خدا می جوشد و هرکس به اندازه ظرفیت خود از آن بهره می گیرد جز انسانی که دارای کبر است. روی این حساب کبر گاهی ولو اندکش انسان را به جهنم می برد چنانکه امام صادق علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: لن یدخل الجنة عبد فی قلبه مثقال حبه من خردل من کبر و لا یدخل النار عبد فی قلبه مثقال حبه من ایمان قلت جعلت فداک ان الرجل لیلبس الثوب او یرکب فیکاد یعرف منه کبر قال لیس بذاک انما الکبر انکار الحق و الایمان الاقرار بالحق. (۱۳۲) ((کسی که ذره ای کبر در دلش باشد وارد بهشت نخواهد شد و کسی که ذره ای ایمان در دلش باشد وارد جهنم نمی شود. راوی گوید به امام عرض کردم چه بسا انسان لباسی می پوشد یا بر مرکبی سوار می شود و در این حال در او کبر مشاهده می شود. امام فرمود مقصود این نیست. کبر انکار حق است و ایمان اعتراف به حق.)) کبر سبب انکار حق است و آن چنان در انکار حق ریشه دارد که پیامبر آنها را یکی دانسته است.

پی نوشتها

۱- اعراف / ۱۸۵. ۲- یونس / ۱۰۱. ۳- ابراهیم / ۱۹۲۰. ۴- یوسف / ۱۰۵. ۵- فصلت / ۵۳. ۶- تفسیر صافی ج ۲ ص ۵۰۵ دو جلدی
۷- المیزان ج ۱۷ ص ۴۳۰. ۸- انعام / ۷۵. ۹- انبیا / ۵۱. ۱۰- بقره / ۱۳۰. ۱۱- انبیا / ۴۸. ۱۲- اعراف / ۱۴۵. ۱۳- یونس / ۳۸. ۱۴- طه / ۴. ۱۵- فرقان / ۶. ۱۶- اسراء / ۹. ۱۷- یونس / ۵۷. ۱۸- احقاف / ۲۹. ۱۹- جن / ۱. ۲۰- روم / ۳۰. ۲۱- تین / ۴. ۲۲- شمس / ۷. ۲۳- بلد / ۱۰. ۲۴- المیزان ج ۲۰ ص ۲۹۲. ۲۵- المیزان ج ۱۴ ص ۱۲۹. ۲۶- غاشیه / ۲۱. ۲۷- طه / ۳۲. ۲۸- مدثر / ۴۹. ۲۹- عنکبوت / ۶۵. ۳۰- لقمان / ۳۲. ۳۱- اسراء / ۶۷. ۳۲- انعام / ۶۳. ۳۳- مجموعه آثار ج ۳ ص ۶۰۴. ۳۴- یاسین / ۶۰. ۳۵- اعراف / ۱۷۲. ۳۶- بقره / ۲. ۳۷- نهج البلاغه خ ۲ ص ۴۲. ۳۸- نهج البلاغه خ ۹۳ ص ۲۷۹. ۳۹- نهج البلاغه خ ۱۷۵ ص ۵۶۶. ۴۰- نهج البلاغه خ ۱۶۶ ص ۵۴۴. ۴۱- نهج البلاغه خ ۱۹۲ ص ۴۲. ۴۲- نهج البلاغه خ ۱۵۶ ص ۴۹۴. ۴۳- نهج البلاغه خ ۸۶ ص ۲۱۴. ۴۴- اسراء / ۹۵. ۴۵- جائیه / ۲۵. ۴۶- حجر / ۱۰. ۴۷- المیزان ج ۱۲ ص ۱۴۱. ۴۸- انعام / ۷. ۴۹- انفال / ۶. ۵۰- کهف / ۵۴. ۵۱- اسراء / ۸۲. ۵۲- انفال / ۲۲. ۵۳- ملک / ۸. ۵۴- مائده / ۵۸. ۵۵- فرقان / ۴۴. ۵۶- اصول کافی ج ۱ ص ۱۸ دو جلدی. ۵۷- شعراء / ۶۹. ۵۸- یونس / ۷۷. ۵۹- زخرف / ۲۲. ۶۰- فرقان / ۴۱. ۶۱- زخرف / ۳۱. ۶۲- احزاب / ۶۷. ۶۳- زخرف / ۵۴. ۶۴- انسان / ۲۷. ۶۵- قیامت / ۲۰. ۶۶- حدید / ۱۳. ۶۷- یا به انتظار ما باشید تا از نورتان پرتوی برگیریم. ۶۸- نجم / ۲۹. ۶۹- نحل / ۲. ۷۰- مومن / ۳۱. ۷۱- اعراف / ۱۷۶. ۷۲- بقره / ۸۶. ۷۳- اعراف / ۱۶۹. ۷۴- بقره / ۹۶. ۷۵- نساء / ۷۷. ۷۶- اصول کافی / ج ۲ باب حب الدنيا ح ۶. ۷۷- بحار الانوار ج ۷۳ ص ۲۳. ۷۸- نهج البلاغه خطبه ۳ ص ۵۱. ۷۹- نهج البلاغه نامه ۱۰ ص ۸۵۰. ۸۰- نهج البلاغه نامه ۵۵ ص ۱۳۰۸. ۸۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱ ص ۹۲۶. ۸۲- نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ ص ۶۴۹. ۸۳- نهج البلاغه خ ۳۴ ص ۱۱۳. ۸۴- اصول کافی خ ۲ ص ۳۱۵. ۸۵- بقره / ۸۷. ۸۶- بقره / ۱۲۰. ۸۷- بقره /

۱۶۴. ۸۸- آل عمران / ۷۴. ۸۹- قیامت / ۶۵. ۹۰- مطففین / ۱۲۱۰. ۹۱- طه / ۱۷۱۶. ۹۲- نهج البلاغه خ ۴۲ ص ۱۲۷. ۹۳- نهج البلاغه خ ۵۰ ص ۱۳۷. ۹۴- بقره / ۸۹. ۹۵- نساء / ۵۴. ۹۶- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۳۱۱. ۹۷- انعام / ۱۲۴. ۹۸- بحار الانوار / ج ۷۸ ص ۲۱۷. ۹۹- نهج البلاغه دکتر صبحی صالح خ ۳۳ ص ۷۷. ۱۰۰- بحار الانوار ج ۱۳ ص ۳۰۵. ۱۰۱- علق / ۷۶. ۱۰۲- سباء / ۳۴. ۱۰۳- غافر / ۸۲. ۱۰۴- یونس / ۸۸. ۱۰۵- قصص مضمون آیات ۷۶. ۸۰. ۱۰۶- روم. ۳۴. ۳۳. ۱۰۷- زمر / ۸. ۱۰۸- زمر / ۴۹. ۱۰۹- یونس / ۱۲. ۱۱۰- یونس / ۲۳. ۱۱۱- نهج البلاغه کلمات قصار شماره ۱۴۲. ۱۱۲- انعام / ۳۶. ۳۵. ۱۱۳- نمل / ۷۹. ۸۱ آیات ۸۰. ۸۱ در سوره روم آیه ۵۲. ۵۳ بعینه تکرار شده است. ۱۱۴- فاطر / ۱۹. ۲۲. ۱۱۵- یس / ۶۹. ۷۰. ۱۱۶- رعد / ۱۹. ۱۱۷- اسراء / ۷۲. ۱۱۸- حج / ۷۲. ۱۱۹- آل عمران / ۷. ۱۲۰- مائده / ۵۲. ۱۲۱- احزاب / ۱۲. ۱۲۲- انفال / ۳۲. ۱۲۳- ص / ۷۷. ۷۱. ۱۲۴- نوح / ۵. ۷. ۱۲۵- قصص / ۳۹. ۱۲۶- نمل / ۱۳. ۱۴. ۱۲۷- مائده / ۶۴. ۱۲۸- حج / ۷۲. ۱۲۹- فاطر / ۴۳. ۴۲. ۱۳۰- غافر / ۵۶. ۱۳۱- تفسیر صافی ج ۵۲ ص ۳۴۹. ۱۳۲- بحار ج ۲ ص ۱۴۱